با اقتدار بلکه سلاطین با جاه جلال مثل قیصر و تبع در نزد آن
خاضع و خاک ربودند فی خیمة کوکان احمد حاضراً
لبکی لها مثل السحاب الممطر خیمه که در آن زمان
اگر پیغمبر خدا به آن نظر میکرد مثل ابر بهار اشک دیده
میبارید فی خیمه تبکی وقوع عمودها
جزعا عمود الدین فاتح خیبر خیمه که شکستن
عمود آن که عمود دین الهی شکست دیده های عمود دین
امیر المؤمنین بلا اشکبار بود

۳
در بعض از روایات ذکر کرده اند که ام کلثوم عرض کرد که ای برادر
این بادیه هولناک است از آن خوف عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود
بدانید که من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیر المؤمنین وارد
این زمین شدیم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم گذارده
در خواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب
بیدار شد و زار زار میگریست برادرم سبب آن را پرسید فرمود در خواب
دیدم که این صحرا دریائی بود پر از خون و حسین من در میان آن دریا
افتاده بود دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمیرسد و از این حدیث شریف

هم داشته باشد عرض کرد که نینوا نیز میگویند حضرت فرمود شاید
نام دیگر هم داشته باشد عرض کرد کربلا هم میگویند ای شیعه یان
همینکه آنحضرت اسم کربلا را شنید آهی کشید و فرمود نظم

کو نام این زمین به بقای کربلا بود — اینجا الف بلا همه جور و جفا بود
اینجاست آن مکان که شود پاره پیکرم — اینجاست آن زمین که شود بر سنان سرم
اینجاست جای العطش دختران من — [illegible]
اینجاست شورش جگر خواهران من — در این زمین شود و قد عباس [illegible]
[illegible] در میانه دریای خون طپان

پس حضرت فرمود هذا موضع کرب و بلاء ههنا
مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا
و [illegible] دمائنا یعنی اینجا محل اندوه و بلاست
این محل خوابیدن شترهای
[illegible] بارهای ما و اینجاست محل کشته شدن
[illegible] ما آه آه میفرمود
اینجاست

این [illegible] زمین کربلا [illegible]
با غسل [illegible] کفن [illegible] بروی خاک
اینجاست [illegible] صغیر
[illegible] از ظلم [illegible]
اینجا [illegible] در برابرم
از [illegible] خود [illegible]
[illegible] اکبر [illegible]
[illegible] پاره [illegible]
در این زمین [illegible] عابد [illegible]
[illegible]
پس آن بزرگوار از مرکب پیاده شده فرمود
تا خیمه ها را بر سر پا نمودند اما [illegible] میفرماید
اینجا [illegible] خیمه کنم آتش از جفا
زینب کشد ز سینه در این ورطه نالها
اینجا [illegible] ز ظلم ستم زینبم اسیر
[illegible]
هی خیمة جبرئیل خادم اهلها
والروح والاملاک خدمة قبرها
[illegible]

2

بند بند از کین بریزن آب اوج   هر لحظه کند غش ز عطش خترم
کوفیان بی ایمان   وعده گاه ما اینجاست
وعده گاه ما اینجاست یاران   قتلگاه ما اینجاست

بر سر خوان بلا آمدم به مهمانی
ارمغان آورده ام هفتاد و دو قربانی

اینجا آسمان چو رسید لوسنان
انتقام خون غلطان
سیراب شد حلق علی اصغرم
وعده گاه ما اینجاست

اینجا چه نوگل گشته بشمشیر و سنان
این وقت به ایمان

برادر جفا شمر ستمگر
وعده گاه ما اینجاست

تا زند کین لب روی بکرم
وعده گاه ما اینجاست

بر جفا کاری این قوم دون
قند دو ...
... سر و قد ...
... لب خشک تشنه در آغوش پدر
از خدنگ این لشکر

اینجا چو غم فکنند آتش کین
تا میان ...
باید نبوی شام روان خواهرم
وعده گاه اینجاست

جودی

جود زند آتش به سر و سینه ز غم
هر زمان از این ماتم
روز که ز طوس او کند اندر برم
وعده گاه ما اینجاست
وعده گاه ما اینجاست یاران
قتلگاه ما اینجاست
بر سر خوان بلا آمدم به مهمانی
ارمغان آورده ام هفتاد و دو قربانی
الا لعنة الله علی القوم الظالمین
... جودی
... جهرم

شهادت قاسم بن حسن ع

ابا عبدالله فدا جانهای شیعه یا نثرا فدای دل پر دردت بگردانه العرب

مطلع وای الاکرم معصوم
فدای جان تو ... کرده ... شکار
سر تشنه ... لب سیراب
فدای خواهر دلدارت که ... جبین ... ابر
بودی ... شکوه جبین

که یا رسول خبردار از حسین ع
... که فاطمه ز صدر زین بر زمین
یکی به پیکر او زخم پیکان میزند
یکی بخنجر و خنجر نوازش کین
پدر بگو که خبرداری از برادرم
... از زین
سر تن به نیزه عدوان نمود شمر لعین
... اماره ...

بادرش سخن آغاز کرد گریان گفت
شنیده که عبادت همه اسیر داری
شنیده که اسیر به بکشید و بلبل
ندیده بیجان بکلید باب و به بین
ایشعه روزگار هر درد که داشت
همه را بر جگر سوخته علیا جناب
زینب گذاشت آه از دل
پر شرح مظلومه معصومه الا چه حالی
[illegible] در آن وقتی که از برادران
[illegible] و حضرت عباس
[illegible] ن قاسم و
[illegible]

کجا مانده نصیب
اما عون حضرت قاسم علیه السلام جوان بود [illegible]
الشهدا در دوم عاشورا [illegible] ار تیغ بید [illegible]
اعلی الله مقامه [illegible] که با [illegible]
[illegible] علیا عم [illegible] دید [illegible] و وقت [illegible]
[illegible] ایستاده [illegible] و [illegible]
[illegible] ارواس [illegible] آمد [illegible]
بخدمت [illegible] مظلومان آمد [illegible] حضرت [illegible]
خدمت [illegible] بجنبه [illegible] نمود
فرمود قاسم [illegible]
[illegible]
دران اثنا

دران اثنا بخاطرش رسید که پدرش تعویذی ببازویش
بسته و فرموده هر وقت غمی بیا بر تو رو کند این تعویذ را
بگشا و آنچه نوشته ام بدو عمل نما قاسم گفت ازین روز بدتر
نمیشود چون تعویذ را گشاد دید که پدرش نوشته است ای
نور دیده چون عمت را در کربلا غریب و بیکس بینی جانت را قربانش کن
بیاد صبر کن زانکه صبر جابر نیست هر آنکه کشته نشد او ز حشر جابر نیست
بخدمت عم بزرگوار آمد و عرض کرد [illegible]
بیت
مژده آورده ام از فیض [illegible]
وقت آن شد روم [illegible]
[illegible] خط داده پدر [illegible]
وقت آن شد [illegible] الطاف [illegible]
چون دریم [illegible]
[illegible] حضرت چون [illegible]
[illegible] گریه [illegible]
[illegible]

و فرمود زینب امروز یتیم نوازی کن میخواهم بموجب وصیت
برادرم امام حسن قاسم را داماد نمایم و فاطمه را عروس نمایم
ای شیعه چنانکه قاعده زنان است بدور فاطمه جمع شدند نظم

یکی زرانک بصر کرد و عارض [illegible] نهاد
یکی بچین خم ابروش [illegible] حال
یکی عبیر فشاند بروی [illegible]
بجای سرمه بخشیش جهان نمود [illegible]
نصیب [illegible]

چون این خبر بمادر قاسم رسیده بخدمت امام حسین آمد و عرض کرد
یابن رسول الله [illegible]
[illegible] امروز با دل [illegible]
چه شد که قاسم [illegible] یتیم
[illegible] قاسم مرا داماد
عمر خدا بکف طفل بی پدر [illegible]

[illegible] سید الشهدا در جواب مادر قاسم گویا فرمود
[illegible] که ای تخذره [illegible]
[illegible] اضطراب مکن
خلاصه

6

خلاصه [illegible]
امام امم زنان عرب را متوجه [illegible]
شادی و تجمله نامرادی قاسم آورده اید

بنشد [illegible] زنان عرب [illegible]
در بزم آفتاب فلک بر دمامه را
انجم سپید مجمره [illegible]
ام شمعدار شد و مشعل کش آفتاب
برخاکی از سپهر [illegible] پای وی
هفتاد بار [illegible]
دلدار را یار دید و [illegible]
خندید ماه کف [illegible] آفتاب نو

داماد چون بقرب جوار حرم رسید
شعرای شام کف [illegible] دمید
اورد از ستاره پر کرده نه طبق
از نیم تابه [illegible] چهره [illegible]
پشت زر سپهر [illegible] بخت بر ورق
[illegible] زبان [illegible]
داماد با [illegible]
[illegible]
از نور عطر [illegible] کل باغ احمدی
میرفت بر فلک صلوات محمدی

اهل من مبارز بلند شد قاسم دست عروس را رها کرد و از جا بر خواست
عروس دامانش را گرفت چندان گریست که بنای طاقت احباب
خراب نمود و گفت یا ابن عم آیا در روز قیامت ترا بچه
نشان یابم گفت در خدمت پدرت و بابی آستین دریده
مرا بشناس و سر آستین را پاره کرده بعروس داد و بخدمت
عم بزرگوار رفت آنجناب جامه را بشکل کفن باو پوشانید
روانه میدان نمود گفت ای ابن عم برو که اینک عمت از عقب
میرسد آنگاه باب خود جولان داده در برابر لشکر آمده و گفت
یا ابن سعد مگر نشنیده که پیغمبر در بارهٔ ما چه فرموده است اذکروا
الله فی اهل بیتی اگر اینها ذریهٔ پیغمبر نمیدانی و قتل ایشان را
بر ... نمیدانی بر خود روا کرده کان رحم نما

... میدان ... عمر از نظاره ... [illegible]
عمر باران لشکر ... [illegible]
ازرق ... [illegible]
سالار لشکر ... [illegible]
امروز
باین

باران نوجوان
نبرد کم ازرق کفت از نو ستاره
عجب است ... [illegible]
صف شکنی ... [illegible]
مرا چه ... [illegible]
یکبار ... [illegible]
یکبار ... [illegible]
نبرد ازرق ... [illegible]
بیدرنگ واصل ... [illegible]
آمده عرض کرد ... [illegible]
یکبار دیگر ... [illegible]
رسیده که ... [illegible]
قاسم بار دیگر ... [illegible]
وداع

بیچه یکه چنین از دیده کان آسمان گشود پس رو بمعرکه نهاد دور تش را احاطه کردند مروی است که سی سوار و پنجاه پیاده را
در کشتن را تیر باران کردند شیبة بن سعد نیزه بر سینه اش لفر از عقبش براند و چون عدو زخم ان
رسید از مرکب در غلطید فریاد کرد یا عماه ادرکنی آنگاه سید الشهدا خود را بفرزند برادر رسانید
آنگاه آنجناب دست نحوات ملعون را با شمشیر قطع نمود طایفه اش بجایش آمدند
... نعره زنان حضرت ببالین قاسم آمده دید زبس تیر پاره پاره بر زمین ساییده
1

وَاللّٰهِ يَعِزُّ عَلَىٰ عَمِّكَ اَنْ تَدْعُوَهُ فَلَا يُجِيبُكَ

اَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ اَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي

عَنْكَ بَعْدَ اَنَّ الْقَوْمَ قَتَلُوكَ يعنى

چه بسيار بر عم تو دشوار است كه تو از وى مدد طلبى و او ترا جواب ندهد

يا اجابت كند و ترا اعانت نكند و يا اعانت كند و دفع اشرار

از تو نتواند بود از اينكه ترا كشته باشند حميد بن مسلم گويد كه ديدم حسين ع

نعش قاسم را پيش زين گرفت و پاهايش بر روى زمين ميكشيد

و خون از وى ميچكيد با خود گفتم به بينم چه ميكند ديدم او را بسينه

بر گرفته آورد و در خيمه گاه بر زمين نهاد و ميفرمود اى فرزند خدا لعنت

كند [illegible] ترا قَتَلُوكَ الْكُفَّارُ كَاَنَّهُمْ مَا عَرَفُوكَ

[illegible] اُمَّ مَنْ جَدُّكَ وَ اَبُوكَ ترا كشتند كفار

[illegible] نشناختند   از انجمله كه در آريد تخت

[illegible] آمده است با شاد   بگو عروس بيايد

ملاحظه و خون طپيدن قاسم

زنان حرم حلقه ماتم بدور قاسم زدند و هر يك بنوائى شور در عرب و عجم

در افكندند   انا لله و انا اليه راجعون

مجلس

آه آه يا لَيْلَةً مِنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَنْتَ وَ اَبِي اَنْتِ وَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ

اُمِّي الْحُسَيْنِ الْمَقْتُولِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ

كَاَنِّي بِهِ وَالْوَحْشُ مَادَّةٌ اَعْنَاقَهَا عَلَيْهِ

حَتَّى الصَّبَاحِ

مقدمه واقعه در جائيست و قتيكه جناب امام حسين

كرامت فرمود آورد از ابن عباس روايت است كه جناب

ملكيست كه شانزده هزار بال دارد و فيما بين

زمين و آسمان است روزى چيزى بخاطر

جلال الهى شود پس برق غيرت

واز صفوف ملائکه اخراج شده در جزیره افتاد چون عبور جبرئیل
با ملئکه که بتهنیت ولادت امام حسین میرفتند بانجزیره افتاد
دردائیل از ایشان پرسید مگر قیامت قیام نموده گفتند نه اما
مولودی بحجرهٔ جناب محمد شده و خداوند ما را به تهنیت فرستاده
دردائیل قسم داد که سلام مرا بجناب پیغمبر رسانید و بگوئید بحرمت
ان مولود که از خدا درخواه کنا[هان] مرا عفو فرماید مروی است که
جبرئیل پس از تهنیت و تعزیت سلام او را رسانید و مطلبش را
عرض کرد جناب پیغمبر قنداقهٔ حسین را بروی دست گرفت و بجانب
اسمان بلند کرد عرض نمود خدایا بحرمت این مولود و بجلال
وحدانیت که از دردائیل راضی شو و بال های او را باو کرامت
فرما داو را بمکان حقه باز گردان پس خداوند او را برگردانید در
اسمانها و او فخر میکند که من آزاد کردهٔ حسینم الیشیعه نه همین
[illegible] یک فخر میکند جبرئیل زیاده فخر میکند بخدمتکاری امام حسین
[illegible] در حدیث است که شبی جناب فاطمه نزد یک گهواره
[illegible] چون پاسی از شب گذشت مظلوم کربلا بیدار شد
[illegible] پیغمبر باین نحو از جانب رب جلیل امر بجبرئیل شد
[illegible] گریه و زاری است برو بحجرهٔ زهرا که دست غم زاست
[illegible] بکن برای حسین تو مهد جنبانی
حضرت

حضرت روح الله بان بخانهٔ سید المرسلین نزول نمود و گاهواره حسین را
حرکت میداد و میخواند ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و فاطمه و
حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر منع
یعنی زیبا است در بهشت مخصوص علی و فاطمه و حسنین و هر که دوست
ایشان است بی گفتگو داخل بهشت میشود پس مضمون این ایات
وحی ربانی گویا بدین مضمون ذکر خواب نمود بنظم

خوابکنم ای اب ... وبابت احیاء جهانی
خوابکنم ای ابه تشنه در خون غلطانی
خواب کنم ای بنده عالم بغربت مشغول
خواب کنم ای بنده مرده و امان بتول
خواب ای گل ... در کربلا بی‌کفن
خواب کنم ای بنده به غل در کشیدن
خواب کنم ای ابه تشنه ...
اگرچه ابا جلیل بظاهر طفل بود
اما الهامی بحسب عادت طفولیت

حضرت بوالبشر آدم و نوح و خلیل و ذبیح و اسحق و یعقوب

و یونس و ایوب و یحیی و داود و یعقوب و یحیی و زکریا

احمد دارند نسبت زمرهٔ او ... عطش

ابنکه ... [illegible] ... زنده ...

اوی ما کار افتد ... [illegible]

... [illegible] ... اوقعه ... [illegible]

... [illegible] ... اهل بیت ... [illegible]

... [illegible] ... ببخشد

کرچون اسلام ... عبد المطلب کوید

بعد ... [illegible] ... بیامد ... [illegible]

... [illegible] ... کلام ... [illegible]

صفه ... [illegible] ... در زبان ... [illegible]

او بدو در وادی ... [illegible]

و ماتم ... [illegible] ... داد ... [illegible]

بیغمبر بگلید در ... [illegible]

خبر زدان کردید

در شهر شام ... پیغمبر ...

با تحت ... [illegible] ... از جفا ...

بر تخت ... [illegible] ...

کردیده ... [illegible] ...

در

در طشت زر ... [illegible] ...

... [illegible] ... ان بدن

... [illegible] ... با جفا ... [illegible]

دردا که ... [illegible] ... در ان طشت ... [illegible]

نمبر چهارم

او در آن روز که در دشت بلا غوغا بود
نور آن روز قیامت بجهان برپا بود
لشکر چون دایره گرد وی از تیغ شهید
در دل دایره چون نقطه [illegible] برپا بود
عرصه دشت چو دریا [illegible] نقش از خون
در آن همه صورت دریا که بران دریا بود
تو بگو دار که [illegible] دو نیم در که رزم
در بیابان بلا بیعدد و تنها بود
[illegible] از سیل حسن [illegible] بر یک
[illegible] منظره‌ای بود
تیغ علی اکبر قسیم [illegible] ز ران
سقف پاهای فلک [illegible] بود

علی اکبر بر رخ چون گل با قد چو سرو
تن تنها به سوی رزم که اعدا بود
زخم بر جسم علی اکبر بسیار ز خون
غنچه از خون [illegible] که از لیلا بود

دیگر جناب علی اکبر دوباره تیغ آبدار [illegible] کشید
در آن موقع [illegible] میدان [illegible] عنان [illegible]
در جناب علی اکبر [illegible] بدن مطهر [illegible]
[illegible] شهزاده عدیم المثال
[illegible] پسر در آن [illegible]
در آن موقع [illegible] یا بدن [illegible]
رو به خیمه [illegible] پدر
عالیمقدار

نموده صدای استغاثه
قالوا بلا بلند نموده در آن وقت
علیا جناب سکینه نازدانه [illegible] دارد
هجوم [illegible] نموده بدین گونه زبان حال [illegible]
[illegible] کدام [illegible] قارح
امان که [illegible] جوان [illegible] قارح
[illegible] جوان [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] جوان [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] الامان [illegible]
پدر [illegible]
جوان [illegible]

جناب سکینه [illegible] پدر [illegible] صدای علی اکبر [illegible] جناب [illegible] فرمود خواهر [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
ای [illegible] جهان [illegible]
[illegible] جوان [illegible]
جناب [illegible] میدان [illegible]
[illegible] دیده [illegible] علی اکبر [illegible]
تا [illegible] صدای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای جوان [illegible] لشکر عدو
[illegible]

زینب آمد در حرم با اضطراب
دید چون گز دیده قد آن جناب
گفت خواهر جان برادر بر تن بیا
با حلیل سر داد گریه یا بابا چرا
گفت خواهر از برادر شکست
با فغان فرزندم از دست
با علی اکبر گشتم و بیتیم
اینجا چون جامه نیلی بپوش
اینجا زینب آمد بپوش
نالهٔ ام کلثوم جیب ...

سرای جوان ... در ... مرده
مرده تیغ ... در بر تو ... عمو
فتاده آخر از جفا ... قامت ... را
بر سر ... و ... نو

فرزندش ... بابا ... صبر ...
فتاده ... بابا ابا
سرای قاتل بابا ابا
در آن وقت جناب علی اکبر دیده باز کرد
بجانب شفقت به حضرت پدر بزرگوار
عرض نمود بابا چند وصیت دارم
دم آخر این دلیل دار پدر بابا جان برادر
میباشد
بدل داشتم آرزو بابا ابا
بت عیش بندی ... حنا
خانم

جناب سید الشهدا رو به قتلگاه
... نموده خود را بر آن ملاء عیان
... جمع کثیر را به بعث المصیر
... نموده خود را بابای

خانم بازو فکن کن علی اکبر شده
لیلا آخر جل ... ورد ... شده
گفت ... دریغا بدارد که صغری ام
عباس شد ... دریغا بدارد که لیلا ام ... شق القمر
ای وای ام لیلی ... تا به ... کم
کوه غم دارم ... ۲۹ ...
قربانت ... های مادرم
قربانت یار و یا مادرم
قربانت ... های مادرم
نزن ... مادرم
قربانت ... دوش طفلان
قربانت ... مادرم
قربانت ... طفلان
... داغدیده ...
... اطفال را دارم ...
قربانت ... های مادرم
قربانت یار و یا مادرم
قربانت ... طفلان ...

هر کرا دلدار سر نیست خدا داور سر است زینب نالان ... است
خواهر ار گریه کند ... است

[illegible]

شمر گوید در مسجد کوفه ... نقش بود
در حجره‌ای دیدم که این ... ابیات ... [illegible]
جان معلوم شود که از خط او ... والدا ... جاری ... [illegible]
اما در ... السماء ... بود ... و ... الحجاب ... [illegible]
گفت ... الحجاب ... بیا ... ترکردند از ... [illegible]
از آسمان ... ترویج ... بر ... خون در ... [illegible]
اما ... یکی ... کردم خون ... جناب ... [illegible]
ام ... بگویید جناب پیغمبر در حجره ... دیدم این خاک ... ای
طلب ... آن حضرت آمد غبار آلود ... دیدم ... خون ... ان
فرزند ... عراق ... نمودند ... ضبط کن ... [illegible]
ام سلمه این خاک ... [illegible]
فرزندم را شهید کردند ... فراق ... [illegible]
جناب سید الشهدا به عراق رفت ... [illegible]
زیارت ... کردم ناگاه دیدم ... [illegible]

ازی دانه نخل کردند
مخزن نبات ان با بام قطعات ان
یا رسول الله نظر کن زودر نو رات ان
بسکه خون جاری کالعل ازرد ظلمهای سنگ نشان
این زمان با کربلا باید که جراحت ان
برکسیکه بود یا علی اکبر کاکل خون بی سر
سنک انحو خطش با عنبر بار ان دم
بار دنبش اکنون دم سکان جون آلوده اند
بس جا بت با سر لوده طلبت ان
فاسد غرس او در دو دلو فاتح ان
سرو اوزان باقی داده باقی باد جاحت ان
برلب لعلت عقیقش نقش عقل باج
خال لب با نقطه در زیر جیم ان
هر دو بیت که چون سفیده
صبح در شوق عالم نوراو دید
منادی از عالم بالا ندای
یا خلیل الله او اکبر
بر کشید

بکربلا ار باشم که آرزو دارم
بسی عرض که ... دارم
مصایب روزهای بی [illegible] وحشت دل زینب
ببینم آنکه جا بجا بعد منزل زینب
ببینم آنکه جا بجا بعجله قاسم
ببینم آنکه جا بجا ز خون خضاب قاسم
ببینم آنکه جا بجا ... تاسی
ببینم آنکه جا شده ز فرقه [illegible]
ببینم آنکه جا شده ز خط حضرت عباس
بریده شده ز بدن دست حضرت عباس
ببینم آنکه تشنه شده اکبر
ببینم آنکه ... شده اصغر
ز ... سید او شده

ببینم آنکه ... وا کند
ببینم آنکه ... زار کند
ببینم آنکه ... بخون ... طلب
ببینم آنکه جا ... ببینم
ببینم آنکه ... زینب
فلک ... زینب
خرابه ... زینب
... زینب
... بت
...
ببینم ... ارجان ...

... ١٢٨٧

در دانه

راز تشنه برابر بود فرزند مصطفی سه
در حالکه خون کشیدن بر او داده تن را
قطع ابوالفضل دست نمودند عباس باوفا سه
در حالکه خون فکندن سقای کربلا سه
اکبر جوان رشید بیر [illegible]
در رای فکند نوح [illegible]

قاسم که بود چون ماه خاور
کفنه پاره جسمش از خنجر

[illegible] برادر خلیله حضرت زهرا
کوه مصیبت [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
همیشه بر دل او آرزوی [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] سلطان دین [illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
از آنکه [illegible] شهید الشهدا است

[illegible] لیلا

گفتمان [illegible]

اگر روان است کوی فلک ناله لیلا
از غم دورا باجان تباه لیلا
اگر روان است لیلا
اگر جوان است لیلا
داغ فرزند [illegible] اگر روان است لیلا
لذت [illegible] کان است لیلا
اگر روان است لیلا
اگر جوان است لیلا
کفن به بر [illegible] خلعت [illegible] لیلا
جسم [illegible] دراماد [illegible] لیلا
اگر روان است لیلا
اگر جوان است لیلا

ناله جمیله اندر مدینه لیلا
باشد همیشه در حزینه لیلا
اگر روان است لیلا
اگر جوان است لیلا
صغرا [illegible] درد فراق [illegible] لیلا
کشته [illegible] بیمار لیلا
اگر روان است لیلا
اگر [illegible] نعش [illegible] لیلا
[illegible] لیلا
اگر روان است لیلا
کبود [illegible] زاری [illegible] لیلا
[illegible] اعدا لیلا
اگر روان است لیلا
[illegible] لیلا
اگر جوان است لیلا

[illegible]

مذکور داشته اند

خدایا الکنی شه بدبخت بلد
عمیم جم ایغم تنبله

زمکت بکی بلکون معجرم
مرو از برم مه الورم

چبی گرتنه به یادور واقربا
نشنیم جم ایکجه نه

ابابو عوسی ارطرفی وغا
وجیلم بکی ور منم الا

بدل ماندال آرزو ایکذا
بیدم لشعیش بکف حی

عموزاده بکدم بکی توکفا
برای خدا تو ایم لقاه

تمام

بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت صادق ع فرمودند در حدیث طویله
که مَا مِنْ عَيْنٍ حَبَّ اِلَى اللّٰهِ وَلَا عِبْرَةً مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ
وَدَمَعَتْ عَلَيْهِ یعنی چشمی در نزد خدا محبوب تر و آب دیده در نزد
خدا عزیزتر و ثابت تر نیست از چشمی که بگرید بر یزد آب خود را در مصیبت جدّم
وَمَا مِنْ بَاكٍ يَبْكِيهِ اِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَاَسْعَدَ
هَا وَوَصَلَ رَسُولَ اللّٰهِ وَاَدَّى حَقَّنَا یعنی گریه کننده
نیست که بر و بگرید مگر آنکه نیکی کرده است بجدّه ام فاطمه و یاری کرده است
او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است بر پیغمبر و ادا کرده است

حق ما اهلبیت ع

حکایت ورود قتلگاه

بدانکه بعضی
از حکایات مستفاد می شود که چون اهلبیت جناب امام حسین ع را
اسیر کردند روانه کوفه نمودند و بروایتی از کثرت عنادی آنها را
از کنار قتلگاه گذرانیدند چون آن غریبان نعش های پاره پاره
شهیدان را برهنه و عریان و دست و پا بریده شده در خاک خون
طپان دیدند چنان خروشی برآوردند که ساکنان ملأ اعلی را
بتضرّع و زاری درآوردند همه یک دست بر سر زنان و دوا…

گویان خود را از شترها بر زمین انداختند و اما جناب زینب چون
نظرش بر بدن نازنین برادر افتاد که جبرائیل گهواره جنبانش بود
و بوسه گاه مصطفی را از خنجر بیداد پاره دید و بدن شریفش را
عریان دید نعره زد که هٰذا حُسَینٌ یعنی این حسین من که جان نعره کشید
که بعد از هزار سال هنوز صدای او بگوش عالمیان میرسد محتشم
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین ازو سرزد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
(حاشیه: از روی محتشم)
بجدا فراموش میکنم زینب دختر امیر المؤمنین را که باواز حزین
میگفت وامُحَمَّدَاهٰذَا حُسَیْنٌ بِالعَرٰی تَسْفِی عَلَیْهِ
رِیحُ الصَّبَاءِ قَتِیلُ اَوْلَادِ البَغَایَا یعنی ای جد بزرگوار این
حسین تو است که برهنه کرده اند و بادها برو میوزند و غبار برو میافکنند
و کشته اولاد زناکار دیده هٰذَا حُسَیْنٌ مَجْزُوزُ الرَّاْسِ مِنَ
القَفَا مَسْلُوبُ العِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ یا جدا این حسین تو است
که سرش را از پشت گردنش کرده نش بریده اند و عمامه و ردایش
را بغارت برده اند یا حُزْنَاهْ یاکُرْبَاهْ اَلْیَوْمَ مَاتَ جَدِّی
رَسُولُ اللّٰهِ امروز جد بزرگوارم از دنیا رفت کجائید ای اصحاب
محمد مصطفی اینها ذریه محمد مصطفی می باشند که اینها را اسیر کرده اند
پس آن

پس آن مظلومه با دیدهٔ پرخون و دل بریان و سینهٔ سوزان رو را بجانب دور
شهیدان کرده و میگفت فدای تو شوم ای مظلومیکه بر تو رحم نکردند
بِاَبِی المَهْمُومُ حَتّٰی قَضٰی بِاَبِی العَطْشَانُ حَتّٰی مَضٰی
یعنی فدای تو شوم ای مظلومیکه ترا با غم اندوه کشتند فدای تو گردم ای
مظلومیکه ترا با لب تشنه شهید کردند و بعد آن مظلومه نعش برادر را

بآغوش کشیده و
میگفت برادر در جان سپرم
سر دو دستمان از دست تشنه کامان اسیرم
در ماتم برادر با جان برابرم
در این زمان که چون [illegible] اخترم
شد دور و بال از شمع روح آفتاب
در سایه وجه تو لطف مینشستم
اکنون دور از آفتاب [illegible] ره بلا [illegible]
سر حالی بباد داده [illegible]

[illegible]

بِاَبِی مَنْ نَفْسِی لَهُ الفِدَا
بِاَبِی مَنْ هُوَ سِبْطُ
النَّبِیِّ المُصْطَفٰی بِاَبِی مَنْ
هُوَ غَائِبٌ لَا یُرْجٰی
وَجَرِیحٌ لَا یُدَاوٰی

یعنی پدرم بفدای انکه بادل پر غم گذشت ویدرم بفدای فرزند
رسول خدا که امید بازگشتن باو نیست وبفدای زخم داری که
مرحم ازبرای او نیست ءاخی هل لک رجعة نحیی
بها ارواحنا هیهات ما من مرجع ای جان برادر
ایام تواند شد که یکبار دیگر برگردی تا جان های ما نیز برگردد و بار
دیگر ارواح ما زنده گردد هیهات هرگز این نخواهد شد این
ارزو هرگز بر نخواهد امد ام کلثوم عرض میکرد ءاخی لو
قبل العدی منا الفدا لفدتک منا الانفس لم
تجزع ای برادر اگر دشمنان قبول میکردند که ما فدای تو
شویم وبعوض تو ما را بکشند هر اینه همه ما فدای تو میشدیم
وبطوع رغبت بجای تو کشته میشدیم ءاخی زودنا
لوداع سکینة یا خیر مفقود وخیر مودع
ای برادر با دختر سکینه تکلم کن و توشه از التفات خود
بسوی او ازبرای رفتنش با وعطا فرما که هنگام وداع او است
بعد از گریه بسیار ام کلثوم به تخصص نعش برادرش عباس برامد
ناگاه دید

ناگاه دید با دستهای قطع شده بخاک غلطست افتاده برادر را به نعش کشیده
مسکف بشد فرقه حجت بعباس برار
نفر وپشتی بشد ای برادر ما غریب نرار
نیست کس زر اتقیا حافظ
علمدار ای ضرورت ای برادر جان خدا حافظ
تعخص ظهر و ما بانیت
ترا بدرا ختم رفتم برادر جان
در انوقت سکینه مظلومه خود را بروی نعش پدر بزرگوار انداخت
انقدر گریست که غش کرد سکینه میگوید درعالم غش که انده که بهوش
امده بودم شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید بزبان عرب نظم
شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
یعنی ای شیعه یان من هرگاه اب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
وهرگاه غریب یا شهیدی را به بینید بر غریبی و تنهائی من نوحه و ندبه نمائید
وانا سبط الذی من غیر جرم قتلونی
اخر من فرزند پیغمبر شمایم که مرا بیجرم و گناه کشتید مقتول نمودید
وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی
وبعد از کشتن بدن مرا پامال اسبان کردید

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی

کاش در آن روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید که چگونه استغاثه

کیف استسقی لطفلی فأبوا ان یرحمونی

میکنم و شربت آب از برای طفلم میطلبم ایشان ترحم نمیکنند مرا و مجروح میکنند

وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین

در عوض آب تیر بر حلقوم طفلم زدند

یا لرزء و مصاب هد ارکان الحجون

ای دل از این مصیبتیکه ارکان هدایت را منهدم کردند

ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین

وای برین گروهیکه قلب رسول خدا را مجروح کردند

فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین

پس لعنت کنید ایشان را هر چه میتوانید پس چون بهوش آمد بصورت

و سر میزد در آنوقت شمر ولد الزنا رسید طپانچه از روی آن طفل زد

چرا از نعش پدر او را جدا نمود آن طفل مظلوم از سوز سینه آه کشید

گویا نعش پدر بزرگوارش را با الحاح خطاب ساخته وداع نموده میگفت

وقت وداع

وقت وداع است آخر زمان است

ای وقت رخصت است ای بابا بکجا بمانیم

[illegible] از ما زنیم

[illegible] چون غم زبان

زینب کاکل [illegible] بپیچیم ما بوی بیارد

ای ما [illegible]

ای بیمروت یک لحظه فرصت   تا دفن سازیم نعش شهیدان

در آنوقت شمر ولد الزنا از روی غضب طپانچه بر روی جناب سکینه زد

که بر رو در افتاد جناب زینب این را دید آهی کشید فرمود ای شمر ملعون

قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک بنار

الدنیا و الآخرة یعنی خدا دستهای ترا قطع کند و در

آتش دنیا و آخرت ترا بسوزاند و بعد اهلبیت را بآن حکم عمر سعد بر

شتران سوار کرده روانه کوفه نمودند اجساد مطهر آل رسول را روز

و شب در آن بیابان بی غسل و کفن گذاشتند فعلیه لعنة الله

على القوم الظالمین

الیت السماء اطبقت على الارض

ولیت الجبال تدکدکت على السهل

بسند صحیح حضرت صادق فرموده است وما من عبد یحشر
الا عیناه باکیة الا الباکین علی جدی
یعنی بنده نیست که محشور گردد مگر آنکه دیده های او گریان می باشند مگر
گریه کنندگان بر جدم حسین که محشور می باشند با دیده روشن و
دست رست ما و میرسد از جانب خدا و از عالمیان آه سرور و خوشحالی بر رویش
ظاهر می باشد الخلق فی الفزع وهم آمنون والخلق
یعرضون وهم حداث الحسین تحت ظل
العرش لا یخافون سوء الحساب یعنی در روز قیامت
مردم در جزع و فزع می باشند و ایشان از فزع قیامت ایمنند و خلق
را بمقام حساب میبرند و ایشان در سایه عرش الهی با حسین بن علی علیه السلام
صحبت می باشند و هر چند از جانب خدا ارند با ایشان میگویند داخل بهشت
شوید ایشان ابا میکنند و صحبت حسین را اختیار میکنند خوشا
بحال طالبان مجلس حضرت حسین ع **حکایت ورود**
کوفه مقدمه واقعه در جا نیست وقتیکه اهل بیت ابی عبدالله
داخل شهر کوفه نمودند از مسلم گچ کار روایت شده است که من
در دار الاماره ابن زیاد بد بنیاد مشغول بنائی بودم
ناگاه

که ناگاه صدای خروش و فریاد و زیاد در شهر کوفه بلند شد از خادمیکه
نزدم بود سئوال کردم چه روداده گفت شخصی بر یزید یاغی شده بود او را
کشتند امروز سرها و اسیرانرا داخل شهر میکنند گفتم آیا نامش چه بود
گفت حسین گفتم کدام حسین گفت فرزند فاطمه زهرا چندان صبر کردم
تا خادم از نزدم بیرون رفت پس دستیکه بگچ آلوده داشتم چنان بر روی
خود زدم که نزدیک بود دیده هایم کور شود پس دست خود را شستم و
از پشت قصر بیرون آمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه مردم را دیدم ایستاده
دیده به نظاره بسته اند منتظر اسیران و سرهای شهیدانند
ناگاه غریب بجهت کجاوه و محمل بر چهل شتر بار بود در آنها زنان و
اولاد فاطمه زهرا و اذا انا بعلی بن الحسین علی
بعیر بغیر وطاء وهو اوداجه تشخب دما
ناگاه دیدم علی بن الحسین را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش
مجروح و خون از رگهای بدن نازنینش میریخت و با نیحای اشک از
دیده شریفش جاری بود میفرمود یا امة السوء لا سقی

لو يعلم يا امة لم ترعى جدنا فينا يعنی ای بد
ترین امت که جد ما خبر شود از شما و رحمت نکند شما را که پیغمبر
رعایت ما نکردید در باب ما لو انّا ورسول الله یجمعنا
یوم القیمة ما کنتم تقولونا در روز قیامت که ما همه در
نزد پیغمبر جمع شویم آیا جواب پیغمبر را چه خواهید گفت تسیّرونا
على الاقتاب عارية كانّا لم نشيّد فيكم
دينا ما را بر شتران برهنه میکنید و در شهرها می گردانید گویا
هرگز بنفع شما نیامده ایم قال الراوی و اذا اتانا ثما
نية عشر نسا يقدمهم رأس الحسين و
هو رأس زهري قمري اشبه الناس
برسول الله ولحيته كسواد السبج و
الريح يلعب بها يمينا وشمالا یعنی راوی گوید
هیجده سر نورانی دیدم که پیش روی آنها سر امام حسین بود و آن

سر نورانی شبیه‌ترین مردم به پیغمبر آخرالزمان بود و این آیه
از قرآن تلاوت می‌نمود ام حسبت ان اصحاب
الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا

نظم

بعض آیات که رو داده بما گوش کنید | قصه کهف از این غصه فراموش کنید
در کجا بید بگویید بگویید با صحب رقیم | گر توانید از این جام دمی نوش کنید

چون نظر جناب زینب بر سر بریده برادر افتاد گفت از کی ای هلال ات
که ریش تو بخون حنجرت خضاب و گیسوی زینب از خون سرش خضاب بسته

چه دید زینب بیدل سر برادر را | سر برادر با جان دل برابر را
شرر بخرمن گردون ز آتش دل افکند | کشید آه و سر را بچوب محمل زد

خون از زیر مقنعه آن مظلومه جاری گردید جناب زینب عرض کرد

بیت

هر چند دلت ای سر بریده بجایت | تند از بر ما میگذری شرط وفا نیست
تا چند بگردیم بهر شهر و ولایت | نه چادر و نه مقنعه بر سر ما نیست

مروت که زنان کوفه جوز و خرما برسم تصدق بطفلان میدادند
ام کلثوم از دست دهان ایشان میگرفت بدور می‌انداخت میفرمود
يا اهل الكوفة ان الصدقة علينا حرام

وقتیکه جگر گوشه‌گان پیغمبر خدا را داخل مجلس عبید الله ملعون کردند
و اولاد پیغمبر خدا که پیش تاسر فرزندش را در نزد پسر زیاد به بیند
شاعر عرب میگوید

مَن مُخبِرُ الزَّهراءِ اِنَّ بناتها یُشهَرنَ بین طغاتها
وَبغاتها اگر کسیکه خبردار کند فاطمهٔ زهرا را که دخترانش را
شهرهٔ طاغیان و ظالمان کردند و عالم را از بین الم کباب نمودند
یا فاطِمُ الزَّهراءِ قومی واندبی اُسَراکِ فی
اَشراکِ ذُلِّ عداتها ای فاطمه برخیز ندبه و نوحه کن
بر اسیرانت که در قید و بند و دام ذلت دشمنان افتاده اند آه آه
راوی میگوید طفل کوچکی را دیدم که هر لحظه نظر بسرها مینمود و
گریه میکرد گفتم تو کیستی گفت ایها الشیخ نظر بر ما منما تو نامحرمی گفتم
چشمم کور باد اگر بخیانت بر شما نگرم پس اوی خود را بجانب
سر امام حسین نمود و گفت که منم یتیم همان سر از تن جدا باشم
سکینهٔ دختر مظلوم کربلا باشم الحاصل عبید الله ملعون حکم نمود
اهلبیت را بخرابه جا دادند اما قضا داند دل اهلبیت را
اکنون بیا و غم دل از دیده کان بار بر حال دختر حیدر و اولاد مصطفی
کنج

بعد گشت بکشن [illegible] کنج حقیقت آه بکنج خرابه قرار
دل بیکسی سجاد از جفا
آل علی اسیر و بغلها صلیب و شیر
ما رخ جفا بیکس [illegible] از فرزدق روان
در انوقت عبید الله نامه به یزید
علیه اللعنه نوشت مضمون

که ایها الامیر بشارت باد ترا که از یمین اقبالت حسین بن علی را
با یارانش در نصف روز کشتم بعد از قتل حسین اهلبیتش را اسیر کرده
بکوفه آوردم چون نامهٔ عبید الله به یزید رسید از مضمون مطلع گردید
از سروری که داشت سه بار نشست و برخواست امر کرد تا کوس شادی
بنوازند و شهر را آئین بندند و بعد نامه نوشت به عبید الله که
اهلبیت را بطریق اسرای روم فرنگ روانه شام نما همینکه کاغذ
آن ملعون رسید عبید الله رو کرد بشمر که اهلبیت را روانه شام نما
در انوقت اهلبیت را روانه شام نمودند

جابر زبان میگوید
الم ایزدا حرم اول چه [illegible]
[illegible]
الطاف [illegible]
یا عمر [illegible]
الا لعنة الله علی القوم الظالمین
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

در حدیث است که چون خداوند عالم عرش و ملائکه حاملین عرش را
خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا پس طواف
کردند و تسبیح کردند پس فرمود صلوات بفرستید بر حبیب من که او را
از نور عظمت خود خلق کرده ام عرض کردند خداوندا ما را امر فرمودی
که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوییم ترا پس امر فرمودی که صلوات فرستیم
بر حبیب تو یا کم کنیم تسبیح ترا و بجا آوریم صلوات بر حبیب تو فرستیم
پس ندا رسید بایشان که اِذا صَلَّیتُم عَلی حَبیبی
مُحَمَّدٍ سَبَّحتُمونی وَهَلَّلتُمونی هرگاه شما صلوات
بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید و حمد الله
حضرت امام رضا فرموده اند اِن کُنتَ باکیاً لِشَیءٍ فا
بکِ عَلَی الحُسَینِ فَاِنَّهُ ذُبِحَ کَما یُذبَحُ الکَبشُ
یعنی گریه میکنی بر چیزی پس گریه کن بر حسین زیرا که او را ذبح کردند
همچنانکه گوسفند را ذبح میکنند وَمَعَهُ مِن اَهلِ بَیتِهِ
ثَمانِیَةَ عَشَرَ رَجُلاً ما لَهُم فِی الاَرضِ شَبیهُونَ
و با او کشتند هیجده نفر از اهل بیتش که در روی زمین کسی مانند ایشان بهم نرسید
و هم

نوشته اند چون اهلبیت امام انام بنزدیک شام رسیدند سهل بن ساعدی میگوید من در
شام بودم دیدم مردم شام در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و شهر را آیین بسته اند
و پرده های زیبا از هر جانب آویخته بودند و زنان بازی کرده دف و طبل مینواختند
با خود گفتم امروز عید ایشان است تا آنکه از یکی پرسیدم دیدم جوابم را ندادند از آن
گذشتم دیدم در گوشه ده نفر مرد محاسن سفیدی نشسته اند و گریه میکنند چون چشم
آن ده نفر بر من افتاد اشک چشم های خود شان را پاک کردند گفتم مگر چه واقع شده که
شما گریه میکنید و حال آنکه مردم این شهر خوشحال میباشند گفتند ای شیخ اول تو بگو
دوستی یا دشمنی گفتم چه دوستی که و چه دشمنی که گفتند دوست پیغمبر و دشمن یزید گفتم خاکم بر سر
من از دوستان پیغمبرم گفتند ای شیخ تعجب میکنم که چرا آسمان خون نمی بارد
و زمین سرنگون نمیگردد گفتم چرا گفتند هذا رَأسُ الحُسَینِ عِترَةِ
مُحَمَّدٍ یُهدی مِن اَرضِ العِراقِ یعنی مردم از جهت آن است که سر حسین
فرزند پیغمبر را از عراق بهدیه میآورند گفتم واعَجَباهُ یُهدی رَأسُ
الحُسَینِ وَالنّاسُ یَفرَحونَ ای مردم شادی میکنند بجهت آنکه سر حسین
را میآورند گفتم از کدام دروازه گفتند از دروازه ساعات چون بدروازه ساعات
رسانیدم جمعیت بسیار دیدم که ایستاده اند انتظار اسیران و سرهای شهدا
میکشند پس دیدم سیاهی از تفاوت پیدا شدند ناگاه دیدم سواری میآید و علمی در دست
داشت و سری بر آن نصب کرده بود که شبیه ترین خلق بود برسول خدا و چون ماه

بران بدنهای برهنه کرده بغسل کفن واحزناه علی الخد التریب و
الشیب الخضیب الجرت اندوه بران روی غبار آلوده ریش بخون
خضاب شده است ابا عبدالله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید
که در بازارهای دمشق میگردانند اما شیعیان ازین سر نورانی حق

سر حسین ز نیزه نورش فزون از آفتاب
آفتاب از تاب نورش ... زینب
چون از رخ نور ...

ای شیعه این زخم همان زخم است که در کربلا هنگامیکه یکه و تنها بود
چندان جهاد فرمود که توانایی آنجناب باقی نماند توقف کرد ابو الحتوف
تیری بجانب آنجناب انداخت آه آه آن تیر به پیشانی نورانیش نشست
چون تیر را بیرون کشید خون بر روی مبارکش جاری شد دامن جامه را
برداشت و بر پیشانی گذاشت کافری دیگر تیغ زهرآب داده که سه شعبه
داشت بر سینه بی‌کینه اش زد که صندوق علوم ربانی بود دیگر طاقت

سواری نماند ... زین ...
ز زین ... افتاد ...
دو دستان ...
حروف ...

سهل گوید

سهل گوید که چون نیزه داران سرهای شهیدان گذرانیدند من صدا
بگریه برکشیده بودم و هر کس گریه مرا میشنید از گریه من بگریه در می‌آمد و
ولکن اکثر ایشان بر نمیخوردند بگریه من بجهت شدت اشتغال ایشان
بفرح و شادی خود درین حال بودیم فاذا بنسوة علی اقتاب
الجمال بغیر وطاء ولا ستر ناگاه زنانی چند را دیدم سوار
بر قتبهای شتران بدون زیرانداز و پوشش راوی میگوید آنزنان را
دیدم که میگفت وامحمداه واعلیاه لو رأیتم ما قد حل
بنا الاعداء کاش پیغمبر و علی میبودند و میدیدند که دشمنان ما
با ما چه میکنند سهل میگوید در میان اسیران دختری دیدم بیرنگ نحو
گفتم یا جاریة من انت اید دختر تو کیستی گفت ابرد آنا
سکینة بنت الحسین من سکینه دختر حسین می‌باشم و فرمود

نظم

عزیز فاطمه ... من
سکینه دختر ... حسینم
منم که روح ... رسول الله
... سهل گوید ...

چون آفتاب جبین آفتاب از برج محمل بر آورد

فنادت باعلى صوتها بالويل والثبور فبكت
بكاءً شديدا وبدت تومي الى رأس الحسين
وهي تقول يعنی زینب خاتون باواز بلند واویلا واثبورا از جگر کشید وگریه بسیار کرد والتفات ره بر حسین نمود
وگفت أخي يا هلالا لما غاب بعد كماله وحال به عند
الكمال افول ای برادر ای هلالیکه بعد از درجه کمال غروب کردی گردی
ايقتل ظمانا حسين وجده الى الناس من رب العباد
رسول از کجا انصاف است که با لب تشنه شهید شوی و حال آنکه جدت
پیغمبرست وآل رسول الله في دار غربة وآل زياد
في القصور نزول وآل رسول همه در دیار غربت وآل علی در قید
ذلت وآل زیاد در قصرهای رفیع در عزت وحشمت آه وا غربتاه نظم

بدل داغی دارم نهادم که چون بر کریم سر بیم بیک لحظه خون گریم
دله خون شو که تا بر حال خود زخم محنت سینه ام بر داغ بی یاری
تنم پر زخم بیرون کار زخم درون گریم
سپهر از زخم بیرون

بعد از گردانیدن کوچه وبازار آن تنک سر را آوردند در مسجد خرابه مقام
دادند همان شب آل رسول گرسنه بد فرش بی چراغ بروی خاک مقام داشتند
الا لعنة الله على القوم الظالمين

حضرت صادق فرموده است که قبر الحسين عشرون
ذراعا في عشرين ذراعا روضة من رياض
الجنة یعنی بیست ذراع در بیست ذراع است قبر حسین روضه ایست
از روضهای بهشت ودر آن معراج ملائکه است نیست ملک مقربی ونه پیغمبر مرسلی
مگر آنکه از خداوند مسئلت می‌نماید زیارت او را پس فوج فوج فرود
می‌آیند وفوج بالا میروند عزیز من تامل کن در این مرتبه که مرتبه ایست که
بکسی داده نشده یا خدا او را چه حالات داشت وعزیزش گردانید گریه
بر او را بهترین اعمال گردانید حتی اینکه بقدر بال مگسی اگر اشک از آن
مباح گردانید عالم را عزاخانه اش وملائکه جنیان عزادار سرش شدند

در احادیث صحیحه ذکر است که جنیان بر آن بزرگوار گریستند
واین ابیات بلفظ عربی از جن شنیده شد
ابكي فقد لحق العراق فاصل يا عين جودي بالعبرة
انتفاضة
بعزای حسین جسم خود ... جن بر حق ... از ... دیده

مقدمه واقعه در حکایت دختیکه اهلبیت امام را از شام مرخص کردند
روانه مدینه رسول الله کردیدند راوی از اخبار صحیحه خبر می دهد که آن
بیکسان اول بکربلا در محلّه آمدند همینکه اهلبیت داخل زمین کربلا
شدند چه کربلا و چه صحن چه روضه و چه رواق نوشته خلد برآو
عرضها المشتاق بخدا این تمنا را تمام عالم دارند زیراکه کربلا
محل زیارت انبیا و اولیا و ملائکه است اما شیعه یان چون چشم اهل
بیت بران سرزمین افتاد علیا جناب زینب رو را بقبرستان بقیع

نموده با مادر جهان گفت
ای مادر از بقیع زمانی برو بخبر
مادر ببین که جسم حسین بی کفن
ای مادر بیا بنگر ای مادر
جسم حسین تو بمزار
تن تشنه جسم بیکفن بی کفن
واما و تو بیست برکف
شد بیکفن بی کفن
مقیم گشته ای برید
بسقال تنهای

زبان حال آن بیکسان در آن وادی پر الم این بود بزبان عربی

هُنَا سِنَّ الْحِرَابِ عَلُوجَ حَرْبٍ هُنَا شَنَّتْ خُيُولُ الْحَرْبِ فِينَا
اینجاست که اولاد حرب اسب حرب را ارهشند و مال ما را غارت کردند داد بیداد
هُنَا ذَبَحَ الْحُسَيْنَ بِسَيْفِ ظُلْمٍ هُنَا قَدْ تَرَّبُوا مِنْهُ الْجَبِينَا

مجلس

٢٧

اینجاست که شمر ولد الزنا حسین را بشمشیر بیداد ذبح نمود و پیشانی نورانی او در خاک مالید
هُنَا الْعَبَّاسُ فِي يَوْمٍ عَبُوسٍ حَيَالَ الْمَاءِ قَدْ أَمْسَى رَهِينَا
اینجاست که عباس علی در کنار فرات بر زمین افتادند و دستهای شیرا بریدند
هُنَا ذَبَحُوا الرَّضِيعَ بِسَهْمِ حِقْدٍ فَمَا رَحِمُوا صِغَارَ الْمُرْضِعِينَا
اینجاست تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب زهر پیکانش نوشانیدند بعد او بخیمه
هُنَا عَلَوْا رُؤُسَ بَنِي عَلِيٍّ وَرُؤُسَ بَنِي عَقِيلِ الْعَاقِلِينَا برادر زینب
اینجاست سرهای اولاد امیرالمؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر
هُنَا حَرَقُوا الْخِيَامَ وَأَحْرَقُوهَا وَقَسَّمَ فَيْئَنَا فِي الْخَائِنِينَا
اینجاست خیمه های آل عبا را سوختند و مال ما را غارت کردند و ما را بر اسیر کردند
الحاصل پس آن محنت زدگان هر یک خود را بر سر قبر شهیدی انداخته از
محرومی شکوه مینمودند و امصیبتاه

ای فلک تازه بربادم رفت
بیکس بر قبر دادم رفت
که از قلب امیرم رفت
یار ایشان دلم
کای تو ای سرو باغ حسن
پیکر پاک تو بخون جوان
که چرا غارت ما شد عیان
کشته دست خزان
که از این نو عروس باغ
کای شده قسمت ما اسیری

بود خواهرت چشم در انتظار سر از خاک بردار او را بیار

ام کلثوم قبر برادرش عباس را در برکشید بکیف

چه ان قبر عباس در بر کشید ز سوز جگر ناله‌ها بر کشید

ابو الفضل برادر یک لحظه سر ز ناسر بسوی مدینه به بر

تو لبهای بغیرت شهیر عرب چه شد غیرتت ای تشنه لب

بعد از ان جناب زینب قبر سید الشهدا به بغل کشیده بزبان حال عرض میکرد

پس ای گل که زینب شرر نو بدل که از گریه اتش خاک گردید گل

بگفت ای برادر ز جور لئام رسیدیم و لخسته از شهر شام

مرا پیش جد اشتیان ده که من ندارم پای قسم رو در وطن

در بعض از حکایات هست که جناب زینب چون بنزدیک قبر برادر خود رسید دست خود جامه را چاک نمود با آواز حزین فریاد بر کشید که

وَا أَخِي وَاحُسَيْنَاهُ وَاصَاحِبَ حَبِيبِ رَسُولِ اللهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنًى يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَا ابْنَ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید هر کدام بنوعی عالم را کباب مینمودند خدا داند دل اهلبیت را

یکه

سکینه با صغر نمودی کله گز و کربلا شد پر از غلغله

تو ای زینب زیب آغوش من بود جات خالی بر دوش من

خلاصه مطلب امروز شوریست بر پا کرد دیده که دیده ندیده و گوش نشنیده

و لها در وقت وداع ان پاک ان با قبور شهیدان بیمار کربلا

گویا با پدر حبیبی

وداع ... [illegible] ... بر تو دود وطن

گفت ای پدر ... [illegible]

... [illegible]

از بسکه یوسف ز زمن ... [illegible] ... گشته دور زان یوسفان کشته الکنعان بار مغان

نام حزینم شده یعقوب محنتی حیف میرم با وطن بوی پیراهن

تهمت بگرگی یوسف گلگان بوخم ابکا ز خون او هم آلود شان دهن

از کوفه تا بشام شد از شام تا حجاز چون صحن لاله زار ز قطع جراح من

... [illegible] ...

گوهر ببرده درج تهی دل صد بازپس بعضی ز تو ... [illegible] ... بسیار حسن بتن

... [illegible] ...

این گفت و او فتاد شد از گفتگو خموش
سر داد سید گریه و یکباره شد ز هوش

خلاصه ابرار گریه و زاری بسیار اهل بیت رسول مختار متوجه
مدینه شهید ابرار گردیدند   الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس

ز حضرت صادق ... روایت کرده اند که روزی جناب حسین ... بخدمت امام حسن ... آمد ... بگریست ...
... یا ابا عبد الله ما یبکیک ...
یا ابا عبد الله ...
ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله ...
فیجتمعون علی قتلك وسفك دمائك وانتهاك حرمتك وسبي ذراريك ونسائك وانتهاب ثقلك ...
... وبکی

علیك

عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ
و میگرید بر تو همه چیز حتی وحشیها در بیابانها و ماهیها در دریاها
... پس خوش نما کجاست مجلس ...

دیباچه

چون خیمه ... از ... بیرون ...
... غربت ... بگرفت
یعقوب ... ایشان ...
ایشان مژده ... یوسف ... خلق
رود در مدینه قصه یوسف ...
... بخت ...
و ... بگرفت
آمد بشیر آمدن ... خلق
... بدل
هر یک امید بار ... مژده ...
تا بشنوند ...

... خبر ...
... عرض ...
جمع ... سفر باشند در
عرض ... از زنان ...
سایر رفقا در معاودت

[illegible]

روی وطن ندارند زیرا که نچیده‌اند جوب بازمانده کان شخص
چه بگویند آه از دل اهل بیت وقتیکه سواد شهر مدینه نمودار گردید
هیچیک از اهل بیت در داخل شدن مدینه دل نداشتند گویا [؟] جانب
خود سیر گردیدند چرا که بخاطر آوردند روزی را که از آن مکان با عزت
احترام در کجاوه‌های زرنگار نشسته و در زیر پای ایشان رخبا [؟] عباس
و علی اکبر و قاسم و عون و جعفر و سایر برادران و خویشان بودند
هر لحظه نظاره بر رخسار سلطان مظلومان میکشودند اما روز ورود
بمدینه زنان بیوه طفلان یتیم خواهران بی برادر بنوای الجای [؟]
شور در عرب و عجم حجاز و عراق در افکندند در آن وقت بیمار کربلا
فرمودند خیمه بجهة اهل بیت برپا نمودند آنگاه فرمودند یا بشیر
رَحِمَ اللهُ اَباكَ لَقَد كُنتَ شاعِراً فَهَل تَقدِرُ
عَلى شَيءٍ مِنهُ ای بشیر خدا پدرت را رحمت کند و او مرد شاعری
بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کرد بلی یا ابن رسول الله پس
فرمود داخل مدینه شو خبر مرگ ابا عبد الله را باهل مدینه برسان
بشیر میگوید اسب خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم
چون داخل مسجد پیغمبر شدم صدا را بلند کردم و با گریه این
[illegible] الشعار بیت زد قوم دغا نگذاشتن یکخبر یا خیر البشر ۲۲۹

[illegible] سید ثقلین کنید خاک بسر کشته شد امام حسین

اشعار را خواندم

يا أهلَ يثربَ لا مُقامَ لكم بها قُتِلَ الحسينُ فأدمعي مدرارُ
ای اهل مدینه چه مانده اید و با اطمینان خاطر نشسته اید در اینجا اقامه مکنید که حسین
کشته شد و باین جهة سیلاب اشک از دیده‌های من جاریست
الجسمُ منه بكربلاءَ مُضَرَّجٌ والرأسُ منه على القناةِ يُدارُ
آه آه بدن مبارکش را در کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند
در اطراف بلاد گردانیدند بشیر میگوید پس گفتم ای اهل مدینه اینک علی بن
الحسین با عمه‌ها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده است نظم

قصدم از نزد [illegible] منزل جای
سید سجاد فرزند حسین
[illegible]
[illegible]

چون این خبر باهل مدینه رسید دسته دسته فوج فوج باستقبال
روانه گردیدند مرویست که در روز ورود حضرت یعقوب بمصر اهل مصر
همه یکی در خدمت یوسف باستقبال شتافتند و چون حضرت یعقوب
نظر نمود دید که هفتصد شقه علم افراشته اند و علمیکه بر آن نقش است
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و نور آن صحرا را منور ساخته بر سر یوسف نصب کرده بودند

آه آه از بهار کربلا و از دل اهل مدینه اگرچه حضرت یعقوب
یوسفش را گم کرد عاقبت الامور پیدا کرد اما یعقوب کربلا حکایات
که از یوسفان گم شده اثر پیدا نکند

نظم

بر سر خوان بلا را یوسفی کی وان کجا — بوی زینب در قفس ... یوسفی کی وان کجا
هر دو مهمانند اما این کجا و آن کجا — از هجر پدر یعقوب ...
عابدین بهر پدر یعقوب شد اما این کجا — اصغر اندر گاهواره ... این کجا و آن کجا
هر دو گریانند اما این کجا و آن کجا — هر دو نالانند اما این کجا و آن کجا
ابر آزار سحاب دیده بنت نبی — هر دو بارانند اما این کجا و آن کجا

اگرچه نظر یعقوب بر علمهای رنگارنگ افتاد که در آن صحرا انتشار کرده بودند
و باستقبال الجناب آمده بودند اما یعقوب آل پیغمبر فرزند ...

تشنه جگر ما رأی الا اعلام السود و رایات ...

یعنی ندید بجز علمهای سیاه شوم و کتلهای سیاه پوش بشیر گوید
که چندان ازدحام خاص و عام بود که نتوانستم بخدمت امام زین
العابدین رسم آه آه از آن زمان که زنان بنی هاشم و اهل ضیام
حرم کردیدند و زنان را با لباس سیاه دیدند امام جای ...
آیا چه حالی بهم رسانیدند واویلا و امصیبتا از آن روز

چه امن

چه اینستی بده کردند دختران عرب — روان شدن از سوی مدینه و زینب
نوحه زینب و دیدند جامه زار زنان ... — آه آه از بیکسیها به مجرد از سر زینب
از طرف دیگر مردان بخدمت امام عابدین ... — مبر ... انتخاب ...

نشسته بود و دستمالی در دست داشت مانند ابر میگریست و میفرمود
حبیبی کشته شد و ما اسیر گردیدیم بدشت کرب و بلا دست گیر گردیدیم
بعد از آن اهل بیت داخل مدینه و بر روضه رسول الله گردیدند
حین داخل شدن ام کلثوم شروع نمود بگریه و میگفت

مدینة جدنا لا تقبلینا — فبالحسرات والاحزان جئنا
ای مدینه ما را قبول مکن و بگذار ما داخل شویم که با قافله اندوه و حسرت می آییم
الا فاخبر رسول الله عنا — وانا قد فجعنا فی ابینا
وان رجالنا بالطف صرعى — بلا رؤس وقد ذبحوا البنینا
کیست خبر کند رسول خدا را که یکی ما را بمصیبت پدر مبتلا کردند و یکی مردان ما را
در زمین کربلا بسر انداختند
الا یا جدنا انا اسرنا — وبعد الاسر یا جدا سبینا
ای جد بزرگوار ما را باسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را به بندگی گرفتند
ورهطك یا رسول الله اضحوا — عرایا بالطفوف مسلبینا
اولاد دختر یا رسول الله همه برهنه و عریان گردیدند در زمین کربلا

وقد ذبحوا الحسين ولم يراعوا جنابك يا رسول الله

حسین ترا ذبح کردند و حرمت ترا در باب ما مراعات نکردند

فينا آفاطم لو نظرت الى السبايا بناتك

في البلاد مشتتينا

ای مادر ای فاطمه کاش می دیدی دختران اسیرت را که این سان متفرق کرده اند

آفاطم لو رأيتنا سهارى ومن سهر الليالي قد عمينا

ای مادر کاش میدیدی در راه سفر در شبها بیدار بودیم و از بی خوابی کور شدیم

فلو دامت حياتك لم تزالي الى يوم القيامة تندبينا

وعرّج بالبقيع وقف ونادي ابن حبيب رب العالمينا

وقل يا عم يا حسن المزكى عيال اخيك اضحوا ضائعينا

ايا عماه ان اخاك اضحى بعيدا عنك بالرمضاء رهينا

بلا رأس تنوح عليه جهرا

وصرح والطيور الطائرات منا

ولو عاينت يا مولاي ساقوا حريما لا يجدن لهم معينا

على متن النياق بلا وطاء وشاهدت العيال مكشفينا

الا لعنة الله على القوم الظالمين

ای کاکل ای کاکل پرتاب کربلا دیده
ای غنچه دروا ای که در خون طپیده

ای لاله داغ سینه تو از برای کیست
ای بلبل بسته بعید از شاخ برکنده

ای نوبهار بسوز آهت ای ...
ای باد صبح بر غنچه آلوده پیدا

ای باغبان زحمت بی ثمر کشیده
ای بر دلهای خسته زیر ...

ای آسمان ز دست ... دیده

[illegible]

اما در وقتی که شمر ملعون میخواست سر آقا حسین را از حلقه بدن جدا نماید جناب سید الشهدا در زیر تیغ شمر ولد الزنا آه کرد

از دل پر درد ...

در وقتی که شمر ملعون میخواست سر آقا حسین را از حلقه بدن جدا نماید اما جناب سید الشهدا

...

نوجوان مرده جز از دل کیسلد دارد
غلط است هر که بگوید که پس از مرگ جوان
صد آتش اثر از گنبد مینا دارد
مادر مرده جوان میل به دنیا دارد

۳۳

دیباچه

چو شاه کربلا جا بیشتر کرد ... [illegible]

همان راه اهل حرم ... [illegible]

بکرد ... [illegible] هر ... [illegible]

تو ... [illegible]

... [illegible]

تو ... [illegible] مادر ... [illegible]

یتیمهای ... [illegible]

طفلهای ... [illegible]

بیا ... [illegible]

... [illegible] اطفال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] زهر ... [illegible]

... [illegible] خیمه ... [illegible]

براه شام ... [illegible]

... [illegible]

رقیه ... [illegible]

اگر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

نعت آلله پیام

... [illegible] منزل

تو ... [illegible] غافل

... [illegible] شوهر

... [illegible] مادر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

که دیشلری جدا ... قراءت القرآن ... قراءت القرآن [illegible]

[illegible] قراءت القرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدان عبارت بتکرار نموده اند و الحمد لله ...

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والجنة
للموحدین والنار للملحدین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم وناصبی
المعصومین ومعاندیهم ومبغضیهم و
ومخالفیهم ومنکری فضائلهم ابد الابدین
حقوقهم من الان الی یوم الدین ثم اللعن
ودهر الداهرین

فاه آه آه اره
فی السوق ... وار
فی الحالس الظالم والعدوان
... الیه ... حتی تخرج

الحمد لله الذی زین مجالسنا بذکر مصیبة الحسین
وختم طینتنا ... بیاء
ونور قلوبنا بنور معرفة الحسین الشهید ابن الشهید المبتلا
معرفة الحسین الشهید فی طف الکربلاء المطروح
بعطش الشدید فی الدعاء المذبوح

الحمد لله الذی فی اعظم المصیبة
بمصیبة سید العطشان المقتول
بالحجر والخشب بالسیف والسنان
بالدماء والمجروح الکل الدعضاء المذبوح
وجسمه علی التراب بلا غسل والکفان
القفاء باکی العینین ذبیح الود حی
ورأسه فی السنان ولسانه فی تلاوة
المقتول فی یوم الجمعة اوی الذین
القرآن بمناظر عیاله الحیران
العطشان فی الذی النهر الشاربین عند
مرفوع علی الرماح
قتل الولدین الذبیح العطشان التلبیب
العریان الذی شیبة بدمه
خضیب وجرحه

نهیب

نهیب
وحده طریب و ... بلاء ... حیدر
شهید وغریب الذی اهو حره ... و ... جده
وصدره مکسور ورأسه علی القفاء شهود
علی التراب مستور الذی اهو والده
علی وولده علی قتله الحراب وولده منعو
فی الفرات ووالده علی قتیل الکفرة وولده
علی قتیل الفجرة ریحانة رسول الثقلین
ونور العینین ابی عبد الله الحسین ع

الهی حمدم ترا سزاست که جمیلی و ستایم
ترا رواست که جلیلی فاحمدک
یا من تقدس بالحسن والجمال
وتمجد بالعز والجلال الهی طایر

وبجای کسی ... نفع
... جناح ... ابیات ... که ...
منی الی اعلاء علیین ... بر ... ردی
مرفوع ... بشهود المقربان الی ... حی
از ... بی ... فلیف
الهی لا اعرف ... لغیر ... ی او ...
اعرف الحق ... وزاد ادراک ...
سخنی و ... که ... و ... ی
من ... ان ... صف ... ضعون
فانت اجل من ان ...
کنه جلالت

از وجد القلوب
کنه کاملک الی انقدر
دارم که فرسن منیم ولوی سن یا و
ذکر الرحمن ان تشت عالم
قالت الملکت اقلیم العبد الذلیل که بابا بر جنت محبت جمیع و
انت الرب الجلیل وانا العبد الذلیل اولا عبودیت ابا جلیل
استغفر الله یا لو بن حلیم یتمنا عظیم بر ازل البریم خودت
وجوادت زمانها تیر ابا لو بن جلیم فرقعت حلیم یتمنا جرانکه
جرانکه لبنوب بیر ابنت الله الیک بابندیم مولای فان جمعی
دراز و بیرم یا بن الدنیم اذا انقطع من الدنیا
بکت بر ابیت الم یبون والیک اثر ای وتفرقت اعضائه
یا الهی کلی ولی وتقطعت اوصالا من بنده
یلی المتحیران ولیلم وتوحالق جلیل یا ذا الجلال
یا رب ارحم علی عبدک الذلیل برادرم
حیات زده ام دیت
الیک

٣٧

التعجب آه سن کعبه
یار ز شوق عشقن حج ایدر کردن بر
الحرمین یان فرسیت ارجوی خفی عن بلدیت
کنها براتش ازین بیر بلد دردیر واردند و علیلینش
بالوادی شوق ابتلد داول اوازکه یا اسعدی
عجبا ابنه الی بلدوک عدل قصایک
الحر نصیبدن ایم محبت رابالله یا کتبه
که بریر کس اول جرعه اول یچانه رازه
خلیل اولدرازش شوقت حقدر ابر بازار
وذبیح اولز هوای وفابت جواتش ابه
ابنجر ایدرلر یعقوب
ازحیرت
حسن حقدر ابر بیت بن البقای ابکدر
از ذوق بلد بیت ابنفد ارابت
شعیب ارشوق قرابت ودرودت
که نایب کردیدی الوب ولکر ایدم
بلادی کرمان مبتلادر که زاره ار کس
محبت لعد ازره بیرا ز وقش ابها دند
اه بنکشید وکیمی انعقد شعله
نوقیت ابر جکرددت
کرحجر
وصالت ایجران
دوبعضی از ایا دیکر دوجیران
که بیت یابا فایده لوبعضی ازسودای
لوبعض ارابا دیکر اولنفد دولس

با جمع زن گشتند

وصلت ثالث لیلی کلیم از ذوق

جالت جای جان نیک بخور دید

که با جود در کی بعون ان ترا ای

ادیبی گفت و گرفتار اق

کجا گردید و پنج بر عرض بود دایی

و حالت آن که پای لشکر دار دار آسمان

و دید حبیب از ذوق جنت نیکوی

شیرین کلام لهی که دید بیکو تو

سکشتند زبان بعون آن از تو نمود

حبیبه است بنوی آن احاد و نعمت

وارده ای که بهلوانش

خشتند

از بلند حکایت نمود

عمر راست سر ابد اید برسش

نوید فوق سیاه انقلاب گفت حسن

زبیر اشتها بر جگر بگشتند بجز ابنت

بقضاء الله بگفت در اول بار ایش

حبیب نظلوم عرب

گشتند بعد دار تنش چون خشتند

در سر شر از دیگر ابر بدید و ایل بنیش

ایر که قندو مال نیل ابقا راست برادر

و قطع بدید که بر المظلوم بر وند اما

تا جان دادشت

در

در راه دو جهانی تو

کوشید و مکر سبک گفت

رضا بقضائك الصبر على بلائه

تالک لا معبود سواك ای اعزاز

جان از مره سلطان بغدادی چنان

بزرگواری باید کن نعکم نفوذ

فوز از عظمت

نصیر لکور اعدا بر اهلبیت رسیده

بر پنج دیده بدیده بر پنج گوش بشنیده

خصوص زینب عبیده اسیر بلا کشش

نماند اینچنین که در جهان نکشیده

بر او سر بر جگر خورا حالی عابد بیمار

چه خون از ما که پیالی ببار کنی نجلبده

چه جلوه که برسنان شده سر امام شهیدان

رسیده انگشت حجت جبر از ان و کبده

سر اینچنان بدیدم که در بلدوت قرآن

امان سر که جدا نیش از سر دودان بگزیده

کشیده ای تیمت او بجا سپهر دولا

چه بار ها جفائی که در جهان نکشید

سری به نیزه بدیدم به سر بریده بسر شده
که تشنه فاطمه و مرتضی به خاک نشسته

سری به نیزه بدیدم که در زبان [illegible] دیده
نسیم از جهت [illegible] بیگانه او [illegible]

سری به نیزه بدیدم که عطش به سر دیده بریده
کسی نه بالش [illegible] سر مقدس او را

بدان جدال نمودم به سر بمقدمش [illegible] دیده
ز دوم ز پی گشتن در فن مجلس [illegible]

که کافران [illegible] معجز بیان [illegible] گشوده
تراحیه [illegible] سودای ما [illegible] دیده

مرا که در [illegible] سر عصمت [illegible]
سرا به گوید [illegible] جانم [illegible] دیده

سرا به بوی [illegible] خلق [illegible] دیده
مرا [illegible] که پیچ پیچ [illegible]

مرا گذرد که [illegible] انسان به پیمان [illegible]
چه ظلم بود که از [illegible] سر کافر

هنوز [illegible] بر زبان [illegible] انسیده
میان [illegible] طلب [illegible]

بیا

بیا که خنده که موج [illegible] خون [illegible] جگر
بیا بطفل [illegible] که خواهد [illegible] دیده

ز قید [illegible] سری [illegible]
بغیر نیزه سری [illegible] نشسته بتن

هنوز قطره خون از دل [illegible] چکیده
ز آن [illegible] قطار [illegible] دیده

رباعیات

از دیده سر [illegible] جدا [illegible]
طفلان [illegible] جدا [illegible]

از [illegible] طرف [illegible] آرد
[illegible] اعلم [illegible]

رباعی

ای اهل [illegible] [illegible]
اول [illegible] بلا

[illegible] خون [illegible]
ای [illegible] ای [illegible]

از [illegible] بیابان [illegible]
[illegible]

کذلک

ایچیم پاره پاره شد و رت دریده باد
... استر ... کبی چاکیده باد
ور دیده ... ایچیم
خون جیبی میچکد از دیده ... جفا بت بدیده باد
ای روز کار ... سرا دارد جیبی

کذلک

اندر آن عالم ... ماتم ... بلا دارد جیبی
ماتم ... دیده ... سینه ... دارد جیبی
ما از ... در ... ... غم
روز ... عشق ... ما دارد جیبی

کذلک

... جیبی ... سال ... است
در آب ... خون ... غلطان است

ابر ... سر ... ماه در حجاب شب
این ... نشسته ... گریان است

کذلک

که بدیده ... حضرت گلشن
چنین خطاب ... آن مظلوم
نشسته ... آن جیبی ... دوستی
هنوز ... ماتم ... دوستی

کذلک

ایجاد ... دارد
از ... چکر ... آید

... کس

هر کس ... ناز ... اکبر
... خاک ... آید

کذلک

این عاشق ... کی
... کن ... کی
... ... سینه ... کی

کذلک

... دیده ... ناز ... دارد
... جهان ... دارد

فغان ... ماتم ... مجلس
نظر ... مصطفی دارد
... متعلق ... نوح
... بلا دارد
هلال ماه ... خدا
... دیده ... دارد
... گریان
... دارد
... سر ... ماوا آید
... بها دارد

[illegible] خراسان امام [illegible]

[illegible]

[illegible] العقار

[illegible]

عرش و فرش

عرش و فرش لوح و قلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله نور عيوننا بنور بكاء الحسين

واحيا قلوبنا بالشوق الى لقاء الحسين

والصلوات والسلام على اشرف الانبياء محمد سيد المرسلين وعلى فالع

على امير المؤمنين [illegible]

باب خيبر وفارس [illegible] يوم الخندق

وهو الذي ضربته في يوم الخندق

افضل من عبادة الثقلين على صاحبه

الطاهرة فاطمة الزهراء

معصومین السبطین
الکونین وعلی المظلومین
الامامین وعلی التسعة
المقتولین وعلی الابرار ولد
الائمة الاطهار صلواة الله علیهم
الحسین اجمعین ما دامت
وعلیهم [illegible] الدین
آثارهم فی [illegible]

انتهی [illegible]

[illegible]

از دیده [illegible]
وصدای العطش العطش [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العلم [illegible]

[illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العابدين [illegible]

[illegible] والعطش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدین امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

بوقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم
بجستجوی تو خیزم بگفتگوی تو باشم

فصل [illegible]

[illegible] فاذا جاء العین ابن العین [illegible]

[illegible]

ناسور ایشان

برانند و لشکر آوردند و جسم ارتفع

ایشان را فتکله ملو دند چنگیه و جسم ان اقتاده بود

ای ان بدن پاره پاره و فصل وران بدن دیخ وزار ار سر بود از علیهما السلام

ما نند و الحال الا الا افتاده العالمین جنابش زینب خاتون علیها

او نغش الحسین انقد رب العالمین علیها فتاده ابرح

ه بنفر اولی در بلی شه صلواته علیه ارشد و در و الدین رحمه الله

مبارکتر او در اول صفحه کله زار شهید ان و الدین بر نیزه ایستاد

ماند کوه و قار و ران پاره پاره زار او در علیه قلبه نیزه اسحاق

نظر بلی بلی بنیاری و ورد یا علاو صوت ای اخی

بکند و بلی فنادت باعلا صوتها

مروی ماه در گشته فنادت باعلا صوتها یا اخی

الحسین ای جوان ایشان سلطان شهیدان جان او ریده الله

انکه برادر شد ای برادر افتاده ای ای برادر

کاد بر دو من علیه بند حسین ای جان ای برادر

ای عزیز برادرم ای ای جسم

بد

٤٦

بدرادران محرفه

زینب خاتون علیها السلام چون بر ادر و ادران

دو دیده در دی نظر در دید کرد و گرین یانست

در بالای ای دل ای الفت زینب دو ران ای ریسمان

و بنیه ای ای کربلا ای ازین و بیع و بلا کرد الحسین

ز نور دو ابر ای تیغ اخی را زار کرد الحسین

کربلا علیهم السلام فتلوا احمد و الدی الظلوم بالکرب و العصاء

کما قال صادق فتلوا احمد فنادت فقالت واي اخي المصائب

ومن امي ومن وان الدي يا اخي يا اخي اي المصائب و ابن

امشتکی و ای غمک امر جنگی و وجل و ومعنی بدرادر ای

زینب خاتون ای زاری در دیده ای جان برادر

ای کشته بر تن ای برادر ای جان

و دارد ای زار بیاره ه

[illegible]

[illegible]

مفعول مفاعلن فعولن [illegible]

[illegible]

دوم

امشب شب ... و امشب فریاد از غمی

اسم فلک نزار ... و بیداد از غم ...

امان ازین مصیبت

فریاد ازین مصیبت با حال زار ...

امشب حسین ... بی کس ... صد ... کافور

فردا تنش ... زیر ... نظاره

امشب ... عباس ... تنش ...

فردا ... نظاره

امشب ... اکبر ... زار ...

فردا ... حسین ... کرده ...

امشب ... [illegible] ...

فردا ... جسد ...

امان ازین مصیبت

فغان ازین مصیبت

امشب ... زار ... [illegible]

فردا ... تن ... [illegible]

امان ازین مصیبت فغان ازین مصیبت

امشب ... طفلان

امشب ... [illegible]

فردا ... [illegible]

امان ازین مصیبت

فغان ازین مصیبت

ای سرور ما بکن عموجان
لب تشنه ام ز محنت ایام زمان عموجان

رخصت بگرفت از شه دین چون قاسم زار
امد بسوی کوفیان با دل افکار
گفتا ای گروه رحمت کنید بر آل اطهار
باشند طفلان تشنه لب عمو عموجان

بگرفت تیغ ان نوگل باغ پیمبر
از بهر جان آن گروه قوم کافر
بنمود جنگ ان نوجوان مانند حیدر
میگفت با قلب حزین عمو عموجان

ای ظالمان من نونهال مجتبایم
تا که شهید ظلم کین ان با وفا شد
فرزند شاه دین علی مرتضی ام
پامال سم اسب ها در نینوا شد
لب تشنه اندر این زمین کربلایم
بر او ستم از کوفیان بی حیا شد
دریاب قاسم را تو چون عمو عموجان
گفتا برس فریاد من عمو عموجان

سلطان دین بالین فرزند برادر
امد نظر بنمود بر قد منور
ان نازنین را دید چون صید بی پر
با نعش قاسم گفت کی عمو عموجان

در خیمه گه چون رو کنم ای نوجوانم
گو تو چه با ماتم باهل بیت و کودکانم
آتش زدی از جان قاسم بجان ناتوانم
بردار سر از خاک قاسم عمو عموجان

یارب تو دور از ما شما اخر بلا را
لطف عطا کن اینه زمان اموات ما را
بر ایزد بنما نظر ای کردگارا
با قلب سوزان گفت کی عمو عموجان

احمد بن مظفر [illegible]

نوحه حضرت علی

تو ز نخل مصطفی ما سوا ساقی کوثر یا علی
وای امصاف فیه یاکی داور یا علی
ای خداوند یتیمان زخم شوار اللاقته
ای بنی عمو مصطفی پیشوا و ما سوا
بغم احمد نور ... پیشوای امام ... ما
بر تمام خلق عالم چون امام ... یا علی
کو ره فنا شیر یزدان یا علی
ظالم از تیغ کین بنمود وقت سحر جدا
تا قدم بیرون نهاد و چون از این دار فنا
که سزاوار است بر قوا این ... جفا
نور چشم شیعیان با بی کسان یا علی

بعد ظلم ستمها شد شهزاده حسن
داد فرشی ز ار ستم بران امام بی حسن
پاره پاره لخت های دل فتاد شی در لگن
کن نظر بر اهل بیت بی پناهت یا علی

چون حسین را بردن اندر کربلا ریشی ان سپاه
اب بستند بر رخش بنمود نشی جور جفا
دست عباس علمدار شی زتن کردن جدا
ای شه دنیا و دین اقا قمبر یا علی

یا علی مشکل کشا عالم امکان تو دار
خیر حق امام پیشوا خالق بیجان تو دار
تو از هر آل اطهر یا علی ایمان تو دار
صاحب محراب و منبر شاه خیبر یا علی

بی کسی تن تنها حسین شد سوی میدان ظفر
مرزند از داغ اکبر مادرش ... سر
داغ عباس جوان بنهاد بر قلبش شرر
خسرو ملک عرب سلطان ... یا علی

بین که زینب شد اسیر قوم ها لا شقیا
میرزند چون کعب نی بر بازوی شی شمر دغا
ریسمن بر گردن عابد نمودن بی حیا
ظلم بی پایان نکر بر اهل بیت یا علی

بین سر پاک حسین ترا یزید بی حیا
میرزند چوب جفا بر بوسه گاه مصطفی
ایزدی بر در کهت آمد بصد آه نوا
روز محشر کن شفاعت شیعیان را یا علی

احمد بن مظفر العنبر

صد آفرین ای رضی برهمّت ابو الفضل
برهمّت خرسندیم بر دولت ابو الفضل

از همّت ابو الفضل نازم و فا آتونا لا
بهر عزاداران با صد نوا و افغان
با شیرزاده یاوران شجاع یکتا
غمناک سینه سوزان از همّت ابو الفضل

اجر شما فزون باد در خدمت حیدر
زین اتحاد الفت از خدمت ابو الفضل

هر قدر که نماید خدمت نشده ی عالم
اجر شما نبرد خاسه منظم
ای جنداب ذات اینجا بیست
محروم نیستند به برنصرت ابو الفضل

ای امیر لشکر
دلخسته و غمینید از غیرت ابو الفضل
دارم بجور شیستند

صد آفرین بادا ای فوج محبان
صد آفرین بادا از فوج بادید همه کربیان
مانند عزاداران واه افغان
صبح و مسا نمایند در خدمت ابو الفضل
جله که بستند در خدمت غم کم

نوحه

السلام غریب خراسان

السلام غریب جانی

ای بزهر ستم کشته جانان

داد و بیداد این ظلم عدوان

ای رضا ای رضا ای رضا جان

سیدی یا غریب خراسان

تو به کین خورد بر قبه تو

در برت کشته شد شیعه تو

حضرت الله تو [illegible]

ای رضا ای رضا ای رضا جان

سیدی یا غریب خراسان

کاش من کور گشتم بدوران

می ندیدم این ظلم عدوان

کی بندت را بود خدمت تو

ای رضا ای رضا ای رضا جان

سیدی یا غریب خراسان

کی روا بود در خدمت تو

[illegible]

خون بریز مرد آه بود

از برای خدا خدمت تو

ای رضا ای رضا ای رضا جان

سیدی یا غریب خراسان

ما همه رو سیه و تباهیم

ما همه غرق بحر گناهیم

غریب غریب پناهی تو داریم

ای رضا ای رضا ای رضا جان

سیدی یا غریب خراسان

سیدی بود به عبادت

در حرم بود وقت عبادت

کهنه امد بغش بی غرض

ای رضا ای رضا ای رضا جان

سیدی یا غریب خراسان

سیدت بود چراغ حرمت
در حرم بود بعد عبادت
حلقه نقف سرش برد از جا
الرضا الرضا الرضا جان
سیدی یا غریب خراسان

طفلکی بود در وقت دعوا او
در حرم داشت ان وقت ما
شد شهید ستم نزد بابا
الرضا الرضا الرضا جان
سیدی یا غریب خراسان

تمام شد نوحه ترتیب بندۀ امام رضا ١٣٢٤
سلام علیکم و السلام

شمر کشد تشنه مرا گر شهید
چوب زند بر لب من گر یزید
غم نه که دارم ره وصالت ابد
این سر و این خنجر شمر لعین
این تن و این زیر سم اسب کین

چون دل و لخت جگر دوران زار
خسته از این غم المت بی‌شمار
روز امید تیره شده چون شام تار
این سر و این خنجر شمر لعین
این تن و این زیر سم اسب کین

نوحه

شکر که شد چاک سینه برم
چاک شد از خنجر کین سینه‌ام
گشت جدا در ره جانان سرم
این من و این خنجر شمر لعین
این تن و این زیر سم اسب کین

گر چه سرم لائق درگه نیست
تحفهٔ من در خور آن شاه نیست
لیک مرا جز سر این راه نیست
این من و این خنجر شمر لعین
این تن و این زیر سم اسب کین

یا علی‌ام از تیر ستم دشمنان گر شکافت
در دل من ز غم و غصه شکافت
دل بسوی گلشن و صحرا نشتافت
این من و این خنجر شمر لعین
این تن و این زیر سم اسب کین

سوخت اگر از دل اکبر مرا
حسرت اکبر و داغ برادر مرا
خشک لبی میر و برادر مرا
این تن و این خنجر شمر لعین
این تن و این زیر سم اسب کین

نوحه

ای در ... تو نشست تنها
ماند تو شهید ... بیا بابا
... ماند از تو ...
قربان تو گشتم ...
آقام حسینم وای
مولام حسینم وای ... شنیدم
... بیا بابا
...
قصد ...
آقام حسینم وای مولام حسینم وای

ریحان خط اکبر بر گرد رخ انور — آقام حسینم وای
بردار از دل ما یکسر یاد گل ریحانها — مولام حسینم وای

از خون گلوی تو ... گلستان شد
این سیر گلستان گردیدم ز گلستان ٤

ما جمع ... اسلام
بردار سر بنگر این بستر ... ما
اطفال ... بگیر ...
یا ... زنجیر ...
آقام حسینم وای مولام حسینم وای
... آورد
...
آقام حسینم وای
مولام حسینم وای
۲۶

نوحه

شد شهیدان ... ذوالجناح
یار ... ذوالجناح
سردار ...
... علمدار کو
... ذوالجناح
شد شهیدان ... ذوالجناح
...
...

گفت نگارا [illegible] در بار [illegible]
شمع شبستان چو شد اندر لگن
با پریشان [illegible] چو شد اندر لگن
انجمن [illegible] سخن [illegible]
دیدن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] شمع شبستان [illegible]
شمع شبستان چو شد اندر لگن
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
شمع شبستان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
شمع شبستان [illegible]
[illegible]

چو [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
شمع شبستان [illegible]
[illegible] [illegible] می‌گفت
[illegible] می‌گفت [illegible] می‌گفت
[illegible] می‌گفت [illegible]
[illegible] [illegible] می‌گفت
[illegible] [illegible] می‌گفت
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] می‌گفت
[illegible] [illegible] می‌گفت

روز بیش شد دادش م الم امروز
زینت سبزه سرو چه و بازار چه میکفت
زانشب که تو بودی نقبان بخ سنخ جرابه
زانشب که تو بودی ... دلوار چه میکفت
با دو سر یار ساز از سر دلوار چه سر آبود
در طشت مم نهان زیر بدان آن سر آبود
وقت ... دان چه ... نفخصاده میکفت
... جهان راه جهان سوز
جز دو چه میکی جز استعاره میکفت
دوم

VI

اگر شبی به بخت ز نگار دل داری
دمی در کنار خفتنی ز هر فاکشور می ارزد

یک تن قدح [illegible] کشیدن بخم آتش ارزد
اگر لامت بنوشی ز جام [illegible]

باز ز حسن خوش ملک سکندری ارزد
بیکدم هم درین عالم جهان یکسر می ارزد

اگر تن پروری در سایه پوشش در دیدن دنیا
بیک گرهی جانسوز صف محشر می ارزد

به یک بستان به عیش آب آور می ارزد
اگر دوران عالم سه جیحون [illegible] دولت ارزد

به یک زخم حسینی سلطان یکسر می ارزد
اگر با نخی غم نبیند اوادام کنج

که عالم با زر و سیمش یال کوهر می ارزد
بر از دی کمان بیک شه دین کوهر [illegible]

از خط خوبان جهان مهر نکو از نسخ
بنده را خط [illegible] ارزد
زینتی [illegible] خطی [illegible] ارزد
[illegible] حلق [illegible] مرا ارزد
از تو [illegible] با صفحه [illegible]
[illegible] ارزد
به یک شعر قفان [illegible] ارزد
اگر دانم درین ماتم کنند شور و [illegible] ارزد

امثال السعد
مظفر الحسینی ابن سید عبد الله
[illegible] کی دادارم
[illegible] باشد
فی ۵ [illegible] ۱۳۰۶

اگر تو زنجیر [illegible] است
اگر تو زنجیر [illegible] نیست
اگر تو زنجیر [illegible] ره
بگفتا [illegible] از [illegible] باشد
اگر تو زنجیر [illegible] کاست
بگفتا [illegible] باشد
اگر تو زنجیر [illegible] زار
بگفتا [illegible] آزاد
اگر تو زنجیر کو طفل [illegible] است
بگفتا [illegible] نیست
اگر تو زنجیر کو [illegible] نمانت
اگر [illegible] کردند غارت
بگفتا جمله [illegible] جعفر را
اگر تو زنجیر [illegible] بر را
بگفتا غصه [illegible] بدر را
تمام شد [illegible]
فی [illegible] ۱۳۰۲

در کلام ... ابا مجید

ها زاران ... در الحدید

کسی که ... شفیع با حلیت

کسی که بعد از نزول احزابت

حرم و نشان احوال ... ندارد

شهدا در او شمر ... کشتند

از ... در ... زار و ... دل

نعش او ... دید ... کربلا

لبیک ای ... آل عبا

کرد و برادر ... و ... اب

گاه کرد ... و ... ایت

آمد ... برادر ... ایت

که ... ... شمر ...

... ... بود ...

[illegible]

که ... آمد ... معنی ...

که شد ... کار ... شمر ...

جسم ... از دل ...

که شد آن ... از ربا العباد

از ... ... از ربا العباد

کفنا ... با حسین ... ما

... خلق ... ما

نو ... کار ... کوس ... انتقام ما

کوه ... کشید ... انتقام ما

... با ابر ... در جام ما

... کار جهان ... رکام ما

مطر ... که ... آن ... ما

بیا ... به ... ما

ما از ... ما

... بر ... ما

گشت خدا ... طلب ... السلام ما

... لذت ... مدام ما

حضرت ... بار ... آمده ...

حر ... که ... بلبل ... ما

... کشته ... بیا ... ما

دیدار ... که ... بالین ... ما

افغان ... ما

زینب ... ها بید ... ما

زینب ... دلیل ... از ما

بر ... که ... آن ... ما

خجلت ... بسته ... ما

حسین ... ما

کاید ... صنوبر خرام ما

آن ... شنیده ... شنید ...

آن ... شنیده ... ندیع ...

آن ... عمل ... دل ...

بر ... ... از ...

آن ... عالم ... ما

نی ... عالم

ای ... غلغله ... ادرم

برادرم برادرم

شهید ... او ... برادرم برادرم

سکینه کرد ... شمر ... العطش

... آب ... برادرم برادرم

کی چنین [illegible] برادرم
برادرم [illegible] کربلا
کی [illegible] برادرم
بینی [illegible] برادر [illegible] انکار کرد

[illegible] شد [illegible] کرد
[illegible] کربلا
[illegible]
چونکه [illegible]
از [illegible] حسین
از [illegible] گلشن [illegible] باغ [illegible] کرد

خلقت [illegible] از بلا [illegible] کرد
بزم عشق آراست [illegible]
کر جدا [illegible] بلا را از بلا [illegible] خدا
در زمانی [illegible] کربلا [illegible] کرد
به معارض [illegible] اولاد [illegible]
تا تمش [illegible] از زره [illegible] وفا [illegible]
فاطمه [illegible] جهان
قامت [illegible] روان تازه [illegible] کرد
[illegible]
طعنه [illegible]
آنجا [illegible]

دید

78

[illegible] وران [illegible] بلا
[illegible] کرد
[illegible] دل
[illegible] کرد
[illegible] کرد
[illegible]

[illegible] کرد
[illegible] کرد
[illegible] قامت [illegible]
[illegible] کرد
[illegible]
[illegible] کرد
[illegible]
[illegible] کرد
[illegible] شد [illegible]
[illegible] کرد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از زره الطاف [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد قتل ابن مسلم و امداد شاه تشنه لب
شد سوار اسپ و در میدان علی ع باز کرد
ذوالفقار حیدر از غیرت و جمله بغداد کرد
ورنه و صحرا از غیرت شاه زیر [illegible] سنان
بسکه زخم آمد بجسم اکبر بغداد کرد
زخمها بسکه زیر تن نتوان ابن سعد بی حیا
جسم زار اکبر از ره ازره بیداد کرد
بعد قتل او ذات شاه دین
شمر خنجر بر گلوی شاه کرد ظلمها
عرش کرسی لرزید و ملک

قاسم ابن حسن را از ابن سعد [illegible] کجا
حسن را ابن [illegible] و عباس را جدا
جسم شاه و زینبان [illegible]
زینب از [illegible] او زنا اوبه [illegible]
بر [illegible] نعش برادر از جگر افغان
بیرحمی و در [illegible] او بر اکبر
سکینه از او [illegible] شمر از جگر
بعد قتل شاه دین از شمر [illegible] کرد
اسیران اهل بیت را از شوم ابن زیاد کرد
کر داد

علی [illegible] از [illegible] ظلم کوفی
کرد بیمار [illegible] اسیر ابن زیاد
علی [illegible] زنجیر انداز [illegible] افغان
جسم سکینه از شمر او [illegible] از جگر
جسم سکینه شمر او [illegible] اقتدار کرد
آنچه صید [illegible] از آل علی
آل مروان ظلمها [illegible] کرد
آنچنان ظلم [illegible] شیعیان
ختم کن [illegible] این [illegible] کرد
خلعت [illegible] شاه و علی در صف [illegible]

۲۱۲

السلام ای جگر پاره یاران و محبان جانی [illegible]

السلام ای عزیز دلارام و جگر پاره جانی [illegible]

السلام ای نوجوان [illegible] جانی [illegible]

جان ما [illegible] قربان [illegible]

السلام ای [illegible] جانی [illegible]

السلام ای [illegible] خلق [illegible] جانی [illegible]

[illegible] قربان [illegible] جانی [illegible]

[illegible]

صد علیک السلام [illegible]

صد علیک السلام [illegible]

[illegible]

صد علیک السلام [illegible]

جان ما [illegible] قربان [illegible] جانی

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... از این لبان [illegible]

خدا حافظ جواب سؤال

ما دعا کنیم ز رحیم از سر صدق صف
بعد از این جان شما و جان شه کربلا

ما دعا کنیم رحیم از سر صدق یقین
بعد از این جان شما و جان زین العابدین

ما دعا کنیم رحیم از صف
بعد از این جان شما و جان [illegible]
[illegible] کنیم رحیم از صف یوسف

ما و دعا [illegible]
لعنت حق بر جمیع کوفیان [illegible]
ما دعا کنیم رحیم از سر صدق و [illegible]
الا شما و جان شه

جواب

العزیزان مرد و [illegible] زود [illegible]
[illegible] جان شما
العزیزان مرد و [illegible]
[illegible] جان شما و جان شه کربلا

جواب

بعد از این جان شما و جان [illegible] زمان
[illegible] مظلوم ما [illegible] زبان یار شما
[illegible] از [illegible] صدق یقین
[illegible] زین العابدین

[illegible]

ما سلام از روضهٔ شیر خدا آورده ایم / رهبر گرد و غبار از کربلا آورده ایم

لب بکه رخ مالیده ایم بر مرقد شاه شهید / بوی مشک و عنبر و عطر و گلاب آورده ایم

قتلگاه حضرت شاه شهیدان دیده ایم / چشم گریانی از آن جنت سرا آورده ایم

طوف عباس علمدار کرده ایم از جان و دل / طواف مکه بود از خیمه گاه آورده ایم

قبر مصطفی و حسین تو ما زیارت کرده ایم / از برای دوستان خاک شفا آورده ایم

مرقد موسی کاظم در بغداد بگرفته ایم / خاک درگاه [illegible] از برای چشم ها آورده ایم

هم تقی و هم نقی با عسکر طوف کرده ایم / راه [illegible] آورده ایم

مهدی صاحب زمان تو ما ملاقات کرده ایم / نامه آزادی از جرم و گناه آورده ایم

در منازل ما بسی جبر و جفاها دیده ایم / مهر و تسبیح از شهید کربلا آورده ایم

برده بودیم ما بسی جرم و گناه در کربلا / شکر لله در عوض باری ثواب آورده ایم

یا الهی کن نصیب شیعیان هر سالها / هم نجف هم کربلا هم مشهد شاه رضا

از خوانندگان التماس دعا دارم مورخه [illegible] ۱۳۲۹

الاحقر باقر [illegible]

۸۴

شک اول دو سه

۲ دو و چهار ۳ بین دو و سه و چهار

۴ بین چهار و پنج ۵ بین سه و چهار

۶ بین چهار و پنج

۷ بین سه و پنج

۸ بین سه و چهار و پنج

۹ بین پنج و شش

[illegible]

زینب زار

ده لی سیر [illegible]

ز نجف کربلا تا شام ویران

[illegible]

زنی چو

[illegible] زین [illegible]

آه از دمی که سندی شاهک زراه کین / زهر جفا بداد که برخور امام دین

موسی بن جعفر از اثر زهر بدسیر / افتاد رو بخاک بنالید از جگر

گفتا به بین به حال فکارم ای خدا / تا طاقت زهر کین دل زارم خدا خدا

زنجیر کنده بیا و بگردنم / خاک سیاه و لشکر بالین خدا خدا

در وقت مرگ نیست به بالین و [illegible] / معصومه ام کجاست بگوید خدا خدا

باد صبا ببر بمدینه پیام من / برگو که بر [illegible] غریبه خدا خدا

برگو که رفت کنج زندان از این جهان / در آرزوی روی تو ای بیکس خدا خدا

رفت از جهان [illegible] موسی جعفر غریب زار / [illegible]

ماندی سه روز در گوشه زندان امام دین / بی غسل و بی کفن چو گل افتاد بر زمین

گفتگوی زینب با یزید

چوبان [illegible] خدا راس [illegible] / [illegible] طشت زر در بزم کافر

لب دندان که پیغمبر بکید است / کبود از ضرب چوب یزید است

بمیرم ای خدا دیگر نبینم / زیر چوب کین راس حسین

[illegible] / سکینه عابد بینم در برابر

[illegible] / زنی چوب جفا هردم [illegible]

ز وقت کربلا تا شام ویران / [illegible] زین لبان [illegible]

[illegible]

به یکدم غم در این عالم جهانگیر نمی ارزد — بانی زحمتش صد ملک اسکندر نمی ارزد
دگر کامت همه شیرین مدام از شربت دنیا — بیک تلخی جان کندن بچشم تر نمی ارزد
اگر شاهنشه جهانی و تخت زرنگار داری — دمی در گور خفتن زیر خاکستر نمی ارزد

دگر تن پروری در سایه و پیش تن می‌بیا — بیک گرمای جبین سوز صف محشر نمی ارزد
اگر با تیغ غم سینه را دائم کنی مجروح — بیک زخم حسین سلطان بی لشکر نمی ارزد
اگر مردان عالم را همه الکوثر دست اندر — بیک بار عباس آب آور نمی ارزد
اگر از خط جوانان جهان شهد از تیغ — بیک محل خط سبز علی اکبر نمی ارزد

مقیبی بر اغوا در دیرین — همین دم میسپارم جان شیرین
مقیبی بر عزیز با وفا هم — مکن گریه بلای زخم پا هم
بکن گریه بوی ذرعینیم — تهیه کربلا بین حسینیم — اگر ترسند کو از نسل کیان
مکو نسل امیر مومنان است — یکی مرد غریب از عرب کی — مکی اثنی حسین تشنه لب جی
تمام نوبت صدا از فلک بر دل — بیک تیغ به پشت شد نگذار — که زدار حسین نور ربانی
ناتند تکبیر در شهر بلند دارد — الا یا باد صبا یکدم گذر کن — برد اندیم حضم را خبر کن
بگو یا بیت غریب و خواهر را — بغربت هیچ کس بر سر ندارد — الا یا باد صبا یکدم گذر کن
بروی همه بنویس دم خبر کن

هو المؤلف بین القلوب ۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل العقد والنکاح وندب الیه وحرم الزنا والسفاح وتوعد علیه وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین
اما بعد غرض از تحریر این کلمات ترغیب الدلالات آنستکه در اسعد ساعات و بهترین وقت از اوقات عقد ازدواج بمسری و عیشه که حق در آورد علیقد لا رفدان دوام عزت و سعادت همراه فدان ترتفس لغسه علیه عصمت و عفت پناه رشید با کره اسما ... صبیه جناب مستطاب ... همراه فدان لعبد الله ... معین العقد والوصف ... فرفان ... منها ... ترغیب برسید بمبلغ ... مبلغ ... ان ... الذهب ... نا ... ان که ... والعقد ره ... سلطان ... نمید

١٢٩٦

وبعضهم العقد فارج لازم ناکح مزبور دیگری منکوحهٔ مزبوره
بود وکیل نمود از جانب خود که در غایت مدت پنجاه سال
دیگر اگر چنانچه در این مدت سفر نماید غایب شود از
قبض ناکح مزبور و مدت یکسال از جانب ناکح مزبور
مخارج کسوه و نفقه در [illegible] از قبل ناکح
مزبور به منکوحهٔ مزبوره نرسد منکوحهٔ مزبوره بعد از ابراء
ذمه زوج از تمام مهر خود پیش حاکم شرع
خود را مطلقه بطلاق خلع [illegible] و دیگر
آنکه اقرار نمود ناکح مزبور که هر وقت [illegible] ضعیفه
او بعد از [illegible] دیگر بزند و
اخت [illegible] ضعیفه است [illegible] خدا [illegible]
مهر معین و شرطین مذکورین در [illegible] وقت
ادوات صیغه عقد [illegible] ماه رجب
[illegible] علیه السلام [illegible] الف [illegible]